

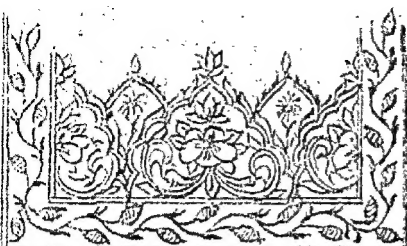
بَابُ كَرَامَتِ مَغَانِي حُشَانِ بَهِي دُونَ مَغَانِي

مَهَلِّ رِيَاضَاتِ كَرَمِ كَانِ لَفْتِ سَلَكِ قُبْرَةِ سَمَارَاتِ اَنْدَرِجِ اَنْغِي



اَدْلَا بَرَالْدِينِ جَاهِجِي اَسْجَرِ تَوْبِيدِ كَشَائِي بِرِ تَحْرِيقِ مَقَامِ شَنَاسِ قِي جَرْمِي نَانِ اَسْ

مِطْخِ اَخِي مَنَدِشِي نَوِ اَسْتَوْرِتَا جَلَا وَ اَنْفَتِ
دَرِجِ صِ بِي اَلِ بَطِجِ بِنِ بِي اِنِي يَتَا



بسم الله الرحمن الرحيم

حمد آن سلطان عالم را که عالم پرورست
 عالم ایجاد او را و در ارض عالم کائنات
 و این شهر را بهر طبع مستقیم
 در تیانگاه شهرش بر فضا و کائنات
 صبح خندان لب بهسم تنه شهرش بهر
 بادشاه و پادشاهان جهان بشارت
 از پادشاهان راه مهرش آفتاب
 بر دروغ تجلی و جمال کسب ریاض
 چهره زیبای انسان را بهر کار قدر
 بخواند راسته مشاطه تقدیر او
 همچنان پیراسته پیرایه پیر او
 با جان پیوسته در محراب را او آورند
 از خالص اهر دیان را ایمان و نجابت

پس در دروایمان این جهان را در دست
 استقامت عشقش در عهد و یک جوهرست
 خوابگاه چادرین در زیر این درخت
 قطب را و ایم چنان در بر سرش درخت
 با گریبان درید و زین سیل یاد دست
 اگر ناهش به زبان اناک حیوان خویش
 بر سر این نه خیمه خیزد و زین سیل
 عاشقان را و قدیم در این بر طاعت دست
 در شبستان عده گاه از ازل معدوم
 چشم دایره را که گوی در طالی آخرت
 این را عارض آن اگر گوی در شبی کافر
 هر که نشسته را که خصل عشقش از بر دست
 و بجز در باب از یک نذر و یا قوت دست

[The page contains dense handwritten Persian script in two columns. The right column begins with "و در این کتاب..." and continues down. The left column also contains dense text, starting with "و در این کتاب...". There are some marginalia or corrections visible between the main columns.]

در بهارش گلفه از آن بهستان جمال
مسئره در آسمان را در پناه عدل او
تکوی بر آن گردون ^{مستور} بهوش ^{مستور} مرغ زن
اگر نه در بار عاشر ^{مستور} فضا ^{مستور} نه در کون
آن ^{مستور} مسره ^{مستور} اول ^{مستور} و آخر ^{مستور} که در بار وجود
میخیزد ^{مستور} انبیا ^{مستور} خورشید ^{مستور} روی ^{مستور} و انبیا
سایه اش ^{مستور} سایه ^{مستور} آفتاب ^{مستور} بهشت ^{مستور} گان
پیش ^{مستور} آدم ^{مستور} خاتم ^{مستور} نبیین ^{مستور} در دست ^{مستور} و است
هر ^{مستور} که ^{مستور} خاک ^{مستور} پایش ^{مستور} از ^{مستور} روی ^{مستور} خود ^{مستور} نخست
اش ^{مستور} شمس ^{مستور} و شمس ^{مستور} بود ^{مستور} و شمس ^{مستور} شمس ^{مستور} است
شاه ^{مستور} دین ^{مستور} احمد ^{مستور} ابوالحسن ^{مستور} اسیر ^{مستور} المیز
آفتاب ^{مستور} شرح ^{مستور} دولت ^{مستور} سلطان ^{مستور} ملک ^{مستور} و دین
اگر ^{مستور} اذ ^{مستور} جان ^{مستور} بیت ^{مستور} فرمان ^{مستور} او ^{مستور} بر ^{مستور} دل ^{مستور} شمس
بو ^{مستور} الحجاب ^{مستور} ظل ^{مستور} حق ^{مستور} سلطان ^{مستور} مژده ^{مستور} کربلا
آن ^{مستور} خضر ^{مستور} علم ^{مستور} و سکن ^{مستور} رگ ^{مستور} بهرام ^{مستور} احترام
اگر ^{مستور} هر ^{مستور} شب ^{مستور} عمر ^{مستور} عین ^{مستور} باکی ^{مستور} یوان ^{مستور} خنجر
شف ^{مستور} بهانه ^{مستور} است ^{مستور} کی ^{مستور} ماه ^{مستور} هم ^{مستور} افسانه ^{مستور} است
زهر ^{مستور} و را ^{مستور} چادر ^{مستور} سحر ^{مستور} که ^{مستور} در ^{مستور} تر ^{مستور} او ^{مستور} در ^{مستور} شکست
گر ^{مستور} چه ^{مستور} از ^{مستور} اند ^{مستور} شمس ^{مستور} کف ^{مستور} و از ^{مستور} با ^{مستور} دیر
تا ^{مستور} در ^{مستور}ین ^{مستور} غری ^{مستور} طای ^{مستور} شمس ^{مستور} بی ^{مستور} پای ^{مستور} را
تا ^{مستور} کمان ^{مستور} سپهر ^{مستور} کش ^{مستور} نیز ^{مستور} به ^{مستور} نقل ^{مستور} است

و در این کتاب که در این شهر است و در این کتاب که در این شهر است و در این کتاب که در این شهر است

<p>بست کمان من بکوه غایت است توان نوبیان اندر نماز آیت شود و اما معیت زباید آیت است بر نماز عقل کل دور و بیهوشان بر نوبل از مشرب نوبل و سنگ نیا و مشه شایان از داف کبریا از قد و او من جویند ز نو سر فرازم سپید آفتاب زان سپید پاکر بشه ساد و نوبل و نوبل و نوبل و نوبل و نوبل از داف و نوبل و نوبل و نوبل این داف و نوبل و نوبل و نوبل خاک بر سر باد و نوبل و نوبل من کوبان نوی کور املد ساد و نوبل کتیرم زان کور آسیا نبود و نوبل باد و نوبل و نوبل و نوبل و نوبل و نوبل و نوبل و نوبل</p>	<p>بست کمان من بکوه غایت است توان نوبیان اندر نماز آیت شود و اما معیت زباید آیت است بر نماز عقل کل دور و بیهوشان بر نوبل از مشرب نوبل و سنگ نیا و مشه شایان از داف کبریا از قد و او من جویند ز نو سر فرازم سپید آفتاب زان سپید پاکر بشه ساد و نوبل و نوبل و نوبل و نوبل و نوبل از داف و نوبل و نوبل و نوبل این داف و نوبل و نوبل و نوبل خاک بر سر باد و نوبل و نوبل من کوبان نوی کور املد ساد و نوبل کتیرم زان کور آسیا نبود و نوبل باد و نوبل و نوبل و نوبل و نوبل و نوبل و نوبل و نوبل</p>
<p>زین پس کوشن من نوبل و نوبل و نوبل و نوبل و نوبل و نوبل</p>	<p>زین پس کوشن من نوبل و نوبل و نوبل و نوبل و نوبل و نوبل</p>

و در این کتاب که در این شهر است و در این کتاب که در این شهر است و در این کتاب که در این شهر است

و در این کتاب که در این شهر است و در این کتاب که در این شهر است و در این کتاب که در این شهر است

[illegible]

2

بیت و تہی

مجلس

وہابیہ

بسم الله الرحمن الرحيم

秋

[illegible]

محکم دلائل سے مزین و متنوع ومنفرد موضوعات پر مشتمل مفت آن لائن مکتبہ

میں نے

رئیس هیئت مدیره و مدیر عامل

۱۰۰

مفتی محمد رفیع الرحمن

پیشکش

خبر آنکه بیک تو نای نیست و جان رسد
 مشکابی که سر کشد از خط حکم تو دمی
 در بر بخت تو زنگی ز رو جامه را
 بر سر دشمنان تو کاسی لعل و خون زرد
 گردن سنگ میگذرد غلظت زرد آبیان ده
 بر سر طاس سیاه کینه دشت خصم تو
 روزه صاف خجرت لاله فروخته گند است
 کوه بگو اگر چه او سبب و آب بکشت
 شیر بدو در حکم تو فاشیه دار و دیه است
 کارزار نه غلبه است او کف تو که این زمان
 طاق تو گفت عرش اگر تو بیه فروزم
 ناکه شب هر آبگون لاف غلامی تو زرد
 بگر آینه بای من عتد و ریت یک شب
 سر و قدان من را بر لب جوی وایر می
 باد و عزم روز و شب و لبس رک بر دوت
 دل جو قرصه باره باد از بند چو زهر تیرت

بر سر نیزه و خنجر نور قفس ^{کام} کام افروخته است
 چهره زرد و او سیه چون کمر خفته خوشتر است
 سه ضعیف مره لقا جانب روم ریه بر است
 دیده خون گرفته سرخ گونه زدی ^{مهر} مهر است
 تلامذم خیشاخ را قطر آب و در بر است
 دامن شب بهر از غنای کان ^{نزار} نزار گویست
 گاه طوفان دلد ^{بهر} بهر کوه صحر است
 شایسته جیحون ^{که} که در غنجل خدا کبر است
 باز بجمه عدل تو دانه کش بکوت است
 بجز غناست مغلی ^{از} از گد تو انگه است
 گفت که حال پای تو ^{بهر} بهر من بر است
 از حضرت آئینه بر سر شام ^{یا} یا و است
 با تو کجاکر کش ^ز زانکه بفرود بر است
 تا که ناز سبزه شان ^{رسته} رسته گردنک است
 کانه بقای تو ^{دام} دام عبور افور است
 سینه چو ^ز زدی باد ^{که} که زعفر ^{تو} تو بر است

قصیده در تهنیت رسیدن خطای شاه از خلیفه عسکریه
چو بنیاد شرق پیشه بگفت بر لعلگون مجاشیر
سوادشام نهان نیز سیم برق محضش
عروس صبح منور از دجول دمی درخنده
کز آفتاب آرد ز دست بر بران افتاد و گذار
فیز از تبر منور اید ز لشد باز برین بر
که مرغ صبح را کی دم نبود از ناله آرد آتش
پیش رخ دومی را نخست این بود و پیش
مقالای که نسبت از صدق و اول ملاقاتش

جوہر بی بی تمیز الہیہ کا حقیقہ صمدیہ

مجلسه تفرقه در روز شنبه
عزیزان و دوستان
نوروزی و دوستان
بازار و دوستان
خان و دوستان
کلیله و دوستان
و دوستان

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

مردم چشم منی دل سبب عجب شک
زلف چو زنجیر نو کرده چو خشم خشم
سوزن عیس مشو بخت برویم منه
در نه ز جور و جفات پیش شنشاد
همی چو دواقت اشاه سلیمان
کشته جفای بخت وی مرغور شد تخت
خیر و شر ناپات راے ترا منتظم
خامه تو ماه را باے نهد بر جین
چند دل حاسد ان تیغ تو آرد پست
و دشمن اگر همچو مار سبب نهد بر خط
وز زمین عدل تو دید که زد عمر و را
خامه ز دست تو ریخت ابر ز آب حیات
بر زبر برق خنک برق دل ابر کشت
بکشت الف از بیخ نون تا نر و سومی نیم
مار ز زانو و دو بین و در دشت مشک تر
زرد قبا رنگی آب کفن رومیان
وقت دو گداز کشته خالی سپهر جبین
ناست چه زرد و دهن غنیمت ز کرد و نواست
سیر لال فلک غنیمت مگر تا شفق
رفت بیک تا فتن از غنیمت تا چین
حاسد بشته لبی نواست لاغر و زرد و سیاه

قلی که زرقا بنده میست در کف تو
 هزار بار سیه کرد چهره ^{مست} مسرور باد
 نگینه دار نشیند بجای بالمش زرقا
 کنشاده گویم عید است خلق را آن دم
 همیشه تاگزانشیر ^{مست} مسرورترین *
 گل سعادت از خار نفس باد عبید

دوشن چشما بر پیش آنکه در دهان گرفت
بافتن شد نهان ز غایب سیاه از طرب
که گنجشکش متحرک گاه زرد گفت
فروخته می نمود بر سر سفره بیشتر
کرد و شاه زک را شکر هند منهرم
خیز که باز از بر سر چتر نیلگون
دشت در استین نهان پاره زرد آسمان
بج خواجه زر گرفت از کف خازن فلک
پوشه جسم اعلا احمد موسی لقا
نیز که تیره در دهن لاله زرشان گرفت
که سحاب بر خیزد بر سر کوه موج زرد
خیزد و ز آینه شیشه گم و سفید پیش
یشوی شب برابر قامت ترک روز شد
ز نقشه چون سر زلف تبار شکسته شد

[illegible]

[illegible]

فہرست کتابیات
ادبیات عرب
مکتبہ اسلامیہ
فہرست کتابیات
ادبیات عرب
مکتبہ اسلامیہ

در سطر دوم «ط» با هر نشانه زده شده است یعنی به سبب این که هر سطر است»

محبت او پیشتر بر زمین بود ز مهر او بر سر
 سرچ گزیده زلفت بر او نشسته میداد
 بر سرست لکود آب وان گشت خندان
 میزدیم شمع اندوی روز که بخت بود آن
 زبان کرد چون و چه گویند او را و دور
 ز جگرش رنگ گیسو زلفش نشسته از دور
 روزی که دلمان زدم ز کعبه برگ چنار آید
 ز رخ آید باشد داده مهر وین برافشود
 شد زلفت نام آن تولی مشک گشتن زبان
 بر سر گردون آید بر ایمان از در خانه
 چه برفت اگر برن مشک سپوشد بابر
 خوش است ای سر بر زلفش بر سر هم هر است
 بر سر بر غدا صبح ما نوشد تیره
 بهیندستان دودا صبح جوشد گردان
 شست اندش نام چشمت است در سر
 که آن حرف آخر اودم وان نیمه نیمه
 جوانان بخانه ترین را بجز کعبه بر رخسار
 خنده و خنده عالم میخشد برین قفس
 پیشین یک و قدر غافل و در آتش
 زین پیشین یک و قدر غافل و در آتش
 زن زین پیشین یک و قدر غافل و در آتش

۱. در آن وقت که در
 ۲. بخت بد و روزگار
 ۳. میگردانند و در
 ۴. قفسه و کجاست که
 ۵. در آن کجاست که
 ۶. در آن کجاست که
 ۷. در آن کجاست که
 ۸. در آن کجاست که
 ۹. در آن کجاست که
 ۱۰. در آن کجاست که

پدید آمدن چهره پادشاه بر من و بایک پیش
 و نیز گفتن بجزیره پادشاه بستم گفتن
 چون فرق شدند سر بلند و سر خیزد و گفت
 پادشاه تیرین شفته صفت سوارش
 شد که از خیمه آن پنج آلوده بخون است
 و انهم نشود چون گل از تیر و آلوده
 یکست در و مهر و نقصان نشود و بدو
 دانش بسیار و دل شریف هم شریف عالم
 فرزند و بگریه پادشاه در یاد دل
 برادر سلیمان آن روز توان دیدن
 چون در شکل پادشاه و داوره شریف پاد
 و خوش و شیرین خطی است سر شکست
 و گویا تو چون چو گشت از خط تو سر و آ
 از آن کبک نیست گرفت بر دراک
 تهری که خاک دارد و در سینه همان افرو
 وین که در دودار نیست ز نقد عین
 و سر خیزد است که سر شکست بر دست
 زود و سر شکست و داوره سلیمان فر
 بسیار بر و زار و شب و روز که گام
 ناشسته میار آورد و در میان و شب
 صد شعله می خواند هم از فرشته روز و

[illegible]

در مدح ممدوح خود و نیز خدای تعالی محبوب.

قطب زان کرد و غایت سو خط محور
قطب فیروزه رو بر سر خط وقت هر
مار و جنبش و قطب حرکت غالی است
میت یک یک پیکر نور زرد و ابوان شمال
و میان همه هر حلقه این طائفه قطب
حارس صومعه و شب روز زرد و خرد
بر روی بارگاه حضرت او کیکاوش
بر در مطبخ خاتش بخت بر ساوش
پیش روی چندی را همناسه قبله
هر یک دوخته هر خرقه خود و چند دست
گرد سر حلقه خود جمله مردان و زنان
بر در بار جلالت احد شیخ و مرید
همه بر حضرت کند کاشش حیران
بر در میکده خاص حالش بخواب
شب روز زرد ناخوان خداوند جان
انبات لب تو بسته نشد گردشگر
حلقه زلف تو او آره مریدان
بسته شود تو مشهور بخت منطبق
گرد سر زلف تو و نجیر نبسته بر راه
بسته لب می و ش تو ساغر جان لالت
بر ستاره شود آن روز رخ بدر ز مهر

کلاه داری است بر باد یک مهره زور
 رهنم ز رو باخته بکام از دور
 نقش اذان سپنج زبان گرد و سپهر
 همه چون گوش دارم مرغ زور
 لیکن انودی نبود تیره زری یک پیکر
 دور تر اگر فزود یک ترا و عشر
 همچو جادو شش نهادیست کلاه بر سر
 مهر غول است باغایت از دورت نظر
 مایه را که سوکعبه نباشد بر هر
 همچو باغچه نماز در زار زباید گیر
 گشته ز قاض روانان ز بکس خضر
 همه در منزلت غل غل جلالش مضطر
 همه در ریت کده مهر جانان به خور
 صبح و شامند دعا گو خداوند بشر
 کام من تلخ چو ساغر نشد از خون جگر
 فقط افعیل تراعت شد ریاد بر
 نرگس شمع تو معش و ز باق انظر
 به تسلسل کشیدی بجهان دور
 زری شب سرکش نو گوشت مهر را دور
 که بر آید شب اشقیه ترا اگر دهم

عنه انما الشاكر والواكس اخفرت انك انفت

[illegible]

در مدح سلطان محمد شاه تغلق
 چون رفت سوار پای از دلو چرخه خور
 زان پیش کاسمان را طباخ می بند
 زان پیش کاسمان را طباخ می بند
 خور بایا چشمان وقت سپیده چاه
 در یاسیان ز ورق صد بار موج خوش
 روشندان ندیدند یک ذره تفاوت
 آهوی آتشین را چون بره در بر آرد
 شب نگیست گریان آئینه بیت کین
 در آب مشک آبش آتش ترزا
 هر چو آن گدون یک طاسک معطر
 بر خرقه کبودش یک پارچه عطر
 که بر جبهه خاک مجلس پوشد لباس
 برشت بایشش یکدم سولب آرد
 او آفتاب گردون با آفتاب ساغر
 کافور خشک گرد و با مشک تر برابر
 بهجت ترک بندها و دسازد بر سر

[illegible]

[illegible]

<p>با قطب جمع گشته با مرکز سه خود هم صفاتش بن هم برده بخش بر در کسره اکم افتد مطلق ازین کوزه هر صبح در باره غفایه زرد شهر برواز باز حیرت بالاسه چرخ اخضر</p>	<p>اگر دل تو نبودی این پنج شوق مطرب از صورت سعادت کجایین سیات آرد قطع طلب نمودم سیرت و شوق خفت آزیر بال طوطی طابوس شبنما را باو جواهر قدس در صید گاه میبخت</p>
<p>در تعریف آفتاب</p>	
<p>بسیوی خوب غراب غلام کرد نقود ز این سرودش خردش ز نای کامی طوب زین شمشیر ز راه دود متعین هور نموده پیش پیش راجه نفس نقود چو قوه کلاست و کین بود از دود قبول بودن اقبال شام راد نقور بهر ماه مسلمانین و آفتاب صدور</p>	<p>چو شاه باز محراب باز کرد شهر نور سر به ویر شد احسان سر سراسر چو میر غلام ادمان حسین از دست در بر زرد و زرد بود هر دو شهر بشد راه فراره کرد از دست زید ز سمیت منوهر چهر مهر گرفت بهر چرخ زارند و زمین زهر چرخ</p>
<p>در تعریف کینک کلیمه و توقع افعام چیست بیت آن مملوح خود</p>	
<p>که پیش طایفه من او ماه شرمسار آمد بگویم زید و یاقوت آید آید چو مشکلی است که از بار و بخت آید سستار دایست که در داد نو کار آمد چو زنگی است که بر طرف لاله زار آمد که رنگ شکوه و فصل در شمار آمد چو ستاره در دوران دم که آن نگار آمد</p>	<p>بایک ملک پیغمبر گنگه بار آید ز مهر شیری آتش دم که آن مراد کند طسده او بر کنار لاله زار خداک غمزه او در سنج کمان آید سواد فال رخس دریا کین و دود سر چو دیکه گشت دل شور بخت من بران نکسته شد دل خورشید چو هم بر دهم</p>

مفتوح و مفتوح
مفتوح و مفتوح
مفتوح و مفتوح

(Faint handwritten notes)

[illegible]

۱۰۸۰ موع آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ازین مبارک

اندر که میتریزد به کمال برتر م
 گرد و همسر جهان حقیقت معلوم
 و ذات کائنات اگر گشت منظم
 اشباح این کسیت گمدهار یکیم
 نور بسبب طمعه از نور اظهر م
 از نور آفتاب منبیه منور م
 گر برده صفات خود از چشم فروردم
 آن آب چیست قطره از حوض کوثر م
 یک نغمه بود از نفس روح پرور م
 یک اسم منظم است حقیقت چو نوار م

وگوهر ناستدیرایه	خرافت	و سه عالم استانت مرایه نظام
------------------	-------	-----------------------------

۱۲
فانسان منقول
دورانی منقول
مکتبہ اسلامیہ
پتہ: لاہور
۱۳

پسین نامہ کے پتہ پر
بھوپنسر، لاہور
پتہ: لاہور، پاکستان



توسعه ای

پروفیسر صاحبزادہ

تریس گنبد اہل کافہ دور تو
 نہت محیط کہ در جنب جیست قوس ورت
 ز پشت نہ پیر و چار ماوروسہ طفل
 مردن ہر دردا بوان کہ کشید و جرخ
 غبارش کرافاق کرد و شیت ترا
 کے پیر وی تو بجان کہ در وچ قوس
 ملازمت کہ بر خیم کار و خواہ است
 زک طاشی طاعون گر آنتہ امین ہش
 کجا در وبع آہنیں زنجیر بید
 رقعہ راول ہر شانہ و کوکب را
 و آب تیج تو امین سندست از وور
 ہمیشہ تاکہ ورین نہ چراغ و آبہر
 شہج مجلس اقبال بادشاہ جہان +

ورثکامیت خط

محبوبه درین نو ذمیمه بیج ای بنگار
ترک تکیک نظر آنگاه آید بدید
مردم دید توئی دور ز چشم مرد
در لیکن کف خویش با هم آشفته
بنوکه باغ وصال ستم تو آید به بر
مورچه زرد شد پیکر من تا ترا
چون مرا عیال تر بر ز بر طاس نام
چشمه

چنانکه در سخن حاصل آمد و تدویر
چون نقطه دایره آسمان نمود و تحسین
تدویر و چون تو چون ان در کنار عالم
خیال آنچه باده نومی کند شد بر
سبب دوی و در یافت چرخ با دست
چرخها خورد و از تیر چرخه نقد
و لیس نایک طایفه انکار فریاد عیال
که با یک سنگ زده ز راه را نشوید
کجا بر دوزخ چرخ پیوستم چرخ
هم حسد تو کرد و بجای آمد
مقتدر فلک ماه از ساس انحر
چراغ ماه بود از دم حسد گریز
ز نور مشعل قدس با دگر سوز

کشتی
توز مرو سباز
خیال "اے"
مرو حفظ و ادا
سے در اندر
کرستہ "
عیشیت
کشان کا راجہ
رشوار شورو
نے لودار سے
ویرانی کے گرد
کہ ہمت نشین ہیں

۱۔ قصہ
پوریا اور
بیندھن

مجلس شورای عالی
وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه
تأیید شد.

خیز ز میوه در گلن سبزه مشکبار
زین دو عروس حسن بخت و می پر باز
آب زرد ویم مرزیه هر نفسه اشک و آ
این جل گر گشته را پیش پریشان دلا
اشده روی ترا و این گل ز پر خار
از شعله طلقه زو بر طوط لاله زار
لعیل ترا در شکر عقد و آب آ

[illegible]

بسیار از من مملو
بزال ذوق منقش
خاموش منقش فلک
و لایم و من ساکن
درال نور و لایم
منقش ابرو منقش
است ۱۰ و لایم
بدریشتی خیمه ای مردم
آفتاب و لایم
و نقش مناسب
۱۰ و لایم
رویک بگو

۱۲
 خانقاہ
 علی گڑھ
 قریب سب خانقاہ
 شمس خانقاہ
 علی گڑھ
 ۱۳
 علی گڑھ
 ۱۴
 علی گڑھ
 ۱۵
 علی گڑھ
 ۱۶
 علی گڑھ
 ۱۷
 علی گڑھ
 ۱۸
 علی گڑھ
 ۱۹
 علی گڑھ
 ۲۰
 علی گڑھ
 ۲۱
 علی گڑھ
 ۲۲
 علی گڑھ
 ۲۳
 علی گڑھ
 ۲۴
 علی گڑھ
 ۲۵
 علی گڑھ
 ۲۶
 علی گڑھ
 ۲۷
 علی گڑھ
 ۲۸
 علی گڑھ
 ۲۹
 علی گڑھ
 ۳۰
 علی گڑھ
 ۳۱
 علی گڑھ
 ۳۲
 علی گڑھ
 ۳۳
 علی گڑھ
 ۳۴
 علی گڑھ
 ۳۵
 علی گڑھ
 ۳۶
 علی گڑھ
 ۳۷
 علی گڑھ
 ۳۸
 علی گڑھ
 ۳۹
 علی گڑھ
 ۴۰
 علی گڑھ
 ۴۱
 علی گڑھ
 ۴۲
 علی گڑھ
 ۴۳
 علی گڑھ
 ۴۴
 علی گڑھ
 ۴۵
 علی گڑھ
 ۴۶
 علی گڑھ
 ۴۷
 علی گڑھ
 ۴۸
 علی گڑھ
 ۴۹
 علی گڑھ
 ۵۰
 علی گڑھ
 ۵۱
 علی گڑھ
 ۵۲
 علی گڑھ
 ۵۳
 علی گڑھ
 ۵۴
 علی گڑھ
 ۵۵
 علی گڑھ
 ۵۶
 علی گڑھ
 ۵۷
 علی گڑھ
 ۵۸
 علی گڑھ
 ۵۹
 علی گڑھ
 ۶۰
 علی گڑھ
 ۶۱
 علی گڑھ
 ۶۲
 علی گڑھ
 ۶۳
 علی گڑھ
 ۶۴
 علی گڑھ
 ۶۵
 علی گڑھ
 ۶۶
 علی گڑھ
 ۶۷
 علی گڑھ
 ۶۸
 علی گڑھ
 ۶۹
 علی گڑھ
 ۷۰
 علی گڑھ
 ۷۱
 علی گڑھ
 ۷۲
 علی گڑھ
 ۷۳
 علی گڑھ
 ۷۴
 علی گڑھ
 ۷۵
 علی گڑھ
 ۷۶
 علی گڑھ
 ۷۷
 علی گڑھ
 ۷۸
 علی گڑھ
 ۷۹
 علی گڑھ
 ۸۰
 علی گڑھ
 ۸۱
 علی گڑھ
 ۸۲
 علی گڑھ
 ۸۳
 علی گڑھ
 ۸۴
 علی گڑھ
 ۸۵
 علی گڑھ
 ۸۶
 علی گڑھ
 ۸۷
 علی گڑھ
 ۸۸
 علی گڑھ
 ۸۹
 علی گڑھ
 ۹۰
 علی گڑھ
 ۹۱
 علی گڑھ
 ۹۲
 علی گڑھ
 ۹۳
 علی گڑھ
 ۹۴
 علی گڑھ
 ۹۵
 علی گڑھ
 ۹۶
 علی گڑھ
 ۹۷
 علی گڑھ
 ۹۸
 علی گڑھ
 ۹۹
 علی گڑھ
 ۱۰۰
 علی گڑھ

山
・
山
山
山

مجلس شورای ملی
روزنامه رسمی

از روی تو به صفت مشک ترسار
 از پستیانی زلف تو شیشه و لالار
 بر دوش خاک و بر او آب مرغ شیشه را
 بر تر از نار نسبد با دوسر بر بار
 صبح بر صبور آشنه بنمید هر آرا
 و در ترس و در پش طارم او ادنی را
 بقله مست او در پیش میا را
 چاک ز در تن خود پیرن خار را
 قطره بافت ز صبح دل خود دریا
 مایه دگر گوش کشد آینه ز لالار
 نور بخشد بر آن مردک اعی را
 که در امر دین پشت کند فدای را
 جز بقیه البت و صعل نقیده را
 جز در اثبات شهادت نمیدار
 پیش بانون کند منم سخن دریا را
 آسمان بر خط محور سحر او در
 عوض فقه دهند از عظمی را
 جگر جگر سحر لنگره جوزا را
 خصم بر طاس خرازد و رخ صبار
 باجه و تو چه گر مستی را
 خاکساری است که بر باد و دریا

چرخ از خطا تو در پند آنرم که کشید
 بر سر آفت که آتش شوی که گویم
 آن شیشه در میان جانی شادمان جهان
 و آن سیاهان که ز نظر تو نفاذ امزش
 و آنکه بی امید نیست کیش او ز سر سخی
 تر می باشد از رفت قوس در او
 و ترک خندق خود دید که برگردد
 تیغ برق سحر خجارد و دیار مهر
 خسر روی زمین شاه محمد که کفش
 ای که از فضل مستد تو فلک بر سر ماه
 ای که گرد بر آفت سوخت آرد روی
 آن جن حیدر شب بیکر زور کشید بیشتر
 او سیر که ز مشرق اگرش آگوست
 قلم کام رویت زبانت که بطوم
 گفت آن بکر که از غایت پنداری زر
 سینه فلک ترا بود غریب که نهاد
 مرکز جاده تو که عرصه دهر عرصه خویش
 ز آستان تو بگذر شب فروز و دیو
 وقت آنت که از ساغر حتم افتد
 هست روزان شبان بر تن افکار گریان
 هر که آتش تیغ تو بر داب ز روی

۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible]

بجدا می که بین لوح نیمه روشن و ادا
که سه قاف با ارباب عوض نقطه گرفت
قطع نمیشد سخن "بر سر اعدا تو با ج
زانکه در رزمه نفع گذاردان سخن
در شکر بر زمره و سان عبارت نعت

از سبب کشیم تر اندو و دوزخ و نون طه را
و سعت عرصه نه دایره مال را
گرچه در عهد تو خود سر بر او اعدا را
مقتل غم غنیت به ازین دانا را
نوشه آیه ازین دانش سخن سرا را

در تہذیب قلعہ علی و مدح سلطان محمد شاہ بن غلق

سواد قلند و سبط اگر چه در دنیا است
چه فائده است که توسی ز حلقه دور او
به پیش قائم ایوان ابر نگارش قامت
چنان پیوا درش در علو علو دارو
به پیش بجز سوادش زبک موز نیست
بلکه گوئیم که بنیاد و پر از نثار است
خدا ایگان سلاطین محمد بن
ترا که منیل مرغول بر کنار گل سبت
و بان نست که موئی ز زده و قش نیست
کنند زلفت تو بر آفتاب با و بخت
ترا نبات ازان رسته شد مگر و شکرت
دو مار زلفت تو ایمان شکات چون کفر
مرست بر طبق زرد و کاه به نعت
چو شام زلفت ترا بر وید و روشن شد
رخ تو به شب قدر یا مه محمد است

هزار باره فزونی تر ز حبه الماوی است
 محیطه را بر لبش مفت طارم علی است
 نمود کمتر از آن فقط که بر سر قامت
 که تفرقه برش از پشت آستان است
 در روز معنی هر بیت او بر این شهری است
 از آنکه تنگه شاه و سله دنیا است
 که کمترین غلامش هزار چون کسری است
 بدار من تو چو پرواقاب را دعوی است
 میان است که گوی بموی آ و بر است
 خط سیاه تو بر طوطا و ما نه است
 که بر گناره لاله زمر و دین احمی است
 خورشیدم تو مردم فریب چون غوث است
 که سالماست که لعل زنده را مجراست
 که بر کناره خورشید سیاه طوبی است
 لب تو خاک در شاه با و در صبی است

حضرت پیر علی
 الداعیہ سلم
 ویاخواریہ
 قلمستان
 کتاب ۱۱ سلم
 درکشتی مجنن
 مشقت مقصود
 الاثر کما مر عظم
 مقلود و مقلد
 و مقصود بیزد
 در زلم مغافل
 مغفلان مغافل
 مغفلان یا مغفل
 یا مغفلان
 و مشرقی یا مشرق
 است ۱۱ سلم
 مغفلان مشقت ۱۱
 کما نازد و ناز
 مشرق ۱۱ سلم
 مجول و کرم
 وادار و میر

مجلس شورای اسلامی

نومس که که خور و زهر خورم اعلی است
 که در قفس استی نیست زد
 به شمشال و آن فاسد خود عالم
 ملک به هر قفس به پاک و دست تو
 اگر به نعم خود دست به تنهین عالم
 به قفس است عیالات که باره از وی
 به پیش قفس جان و نور و انی
 قفس که از فلک سایه ز آفتاب است
 از نیکه شود و جوهری پر سود است
 و ز قفس هر ترا کعب که هر عالم
 بهیست ناکره پاک و نیک گردون
 دلیل قفس سالار شمع به قفس تو باد

نصیب شمع جویت و عیالات بهیست
 سود و است اقبال سود و بشری
 که بهین پاک و نیک است عیالات بهیست
 بهین که باره او را قفس به زهر و دست
 ولی ولی تو بهیست و نیک عالم
 بهیست بهیست و نیک بهیست
 جوهری خانه فارون فرد و قفس هر
 اولی که از نیک عالم ز نیک است
 بهیست بهیست و نیک بهیست
 قفس از هر قفس و نیک بهیست
 بهیست بهیست و نیک بهیست
 بهیست بهیست و نیک بهیست

بیل است کوه پیکر و شیه است نفخه شور
 عید آنکه بر آفتاب شاه جشن شاه
 نور و زین آرد آورده و عید نیاید
 زمان بهر زرب پیش نواز و شربت گرفت
 خاتون نو بهار شده با کوب خوشین
 در عرصه زیاده بهر جا که راستی است
 سلطان کیفا و غلام آن سکندر
 افعال او موافق رای امام شد
 به سرور یک پشت به راز و دوی خضر
 نه سقف استون که بشنود و زنده تمام
 هزارت کمال که برین از توکم یافت
 زین بها چتر ترازو بهر ملک
 اذ دام انتقام تو در آشیان عدل
 آگین که چون قلم نهسد بر خط تو سر
 چون خاتم آگین بر در تو پشت حلقه کرد
 ابادار تیر طالع عدل تو کاسد است
 شکل خیزد بزلب در با بهانه ایست
 آمنت هم کند سپهر و نگار را +
 در پیش آب تیغ تو بکتر خاک بار
 تیغ میان مهر کشید تیر آسمان
 برست اختیار تو با دام او سپین

درگاهش نو نه صحرای محبت است
 بر و نشسته طالب بر طاق و زنت
 یک منبر بر کاهو می کند و نش در بر
 کاهنجای وزن شک کافور میست
 موی سیه بقدر سفید شش بر ابر است
 آن راستی بعدل شد داد گشت
 کز آب خضر خاک و بر او فرد تر است
 کافال او مطابین شرح بهیست
 فعل و گاه و تو به از تاج سحر است
 در گوشه زار استون تو معطر است
 آن کم شمع شد و آن نقش آفر است
 ز بال سپین رفته یک گوشه پرست
 شهاب در حمایت بال کبوتر است
 در و شمال عاونه مانند مضر است
 دیوار باغ خانه لکین دایش از دست
 بهلوسه چوب نفع ز زهر تو لاسر است
 بشوریده ایست که گفت تو خاک پرست
 غمش زهر که در کف سلطان خاوست
 آن لاشه که هر غرضش قهر قهر است
 کاسه با که او مقام نماید و و یک است
 با قطب را بکمان طرف خط محبت

عید آنکه بر آفتاب شاه جشن شاه
 نور و زین آرد آورده و عید نیاید
 زمان بهر زرب پیش نواز و شربت گرفت
 خاتون نو بهار شده با کوب خوشین
 در عرصه زیاده بهر جا که راستی است
 سلطان کیفا و غلام آن سکندر
 افعال او موافق رای امام شد
 به سرور یک پشت به راز و دوی خضر
 نه سقف استون که بشنود و زنده تمام
 هزارت کمال که برین از توکم یافت
 زین بها چتر ترازو بهر ملک
 اذ دام انتقام تو در آشیان عدل
 آگین که چون قلم نهسد بر خط تو سر
 چون خاتم آگین بر در تو پشت حلقه کرد
 ابادار تیر طالع عدل تو کاسد است
 شکل خیزد بزلب در با بهانه ایست
 آمنت هم کند سپهر و نگار را +
 در پیش آب تیغ تو بکتر خاک بار
 تیغ میان مهر کشید تیر آسمان
 برست اختیار تو با دام او سپین

درگاهش نو نه صحرای محبت است
 بر و نشسته طالب بر طاق و زنت
 یک منبر بر کاهو می کند و نش در بر
 کاهنجای وزن شک کافور میست
 موی سیه بقدر سفید شش بر ابر است
 آن راستی بعدل شد داد گشت
 کز آب خضر خاک و بر او فرد تر است
 کافال او مطابین شرح بهیست
 فعل و گاه و تو به از تاج سحر است
 در گوشه زار استون تو معطر است
 آن کم شمع شد و آن نقش آفر است
 ز بال سپین رفته یک گوشه پرست
 شهاب در حمایت بال کبوتر است
 در و شمال عاونه مانند مضر است
 دیوار باغ خانه لکین دایش از دست
 بهلوسه چوب نفع ز زهر تو لاسر است
 بشوریده ایست که گفت تو خاک پرست
 غمش زهر که در کف سلطان خاوست
 آن لاشه که هر غرضش قهر قهر است
 کاسه با که او مقام نماید و و یک است
 با قطب را بکمان طرف خط محبت

درگاهش نو نه صحرای محبت است
 بر و نشسته طالب بر طاق و زنت
 یک منبر بر کاهو می کند و نش در بر
 کاهنجای وزن شک کافور میست
 موی سیه بقدر سفید شش بر ابر است
 آن راستی بعدل شد داد گشت
 کز آب خضر خاک و بر او فرد تر است
 کافال او مطابین شرح بهیست
 فعل و گاه و تو به از تاج سحر است
 در گوشه زار استون تو معطر است
 آن کم شمع شد و آن نقش آفر است
 ز بال سپین رفته یک گوشه پرست
 شهاب در حمایت بال کبوتر است
 در و شمال عاونه مانند مضر است
 دیوار باغ خانه لکین دایش از دست
 بهلوسه چوب نفع ز زهر تو لاسر است
 بشوریده ایست که گفت تو خاک پرست
 غمش زهر که در کف سلطان خاوست
 آن لاشه که هر غرضش قهر قهر است
 کاسه با که او مقام نماید و و یک است
 با قطب را بکمان طرف خط محبت

درگاهش نو نه صحرای محبت است
 بر و نشسته طالب بر طاق و زنت
 یک منبر بر کاهو می کند و نش در بر
 کاهنجای وزن شک کافور میست
 موی سیه بقدر سفید شش بر ابر است
 آن راستی بعدل شد داد گشت
 کز آب خضر خاک و بر او فرد تر است
 کافال او مطابین شرح بهیست
 فعل و گاه و تو به از تاج سحر است
 در گوشه زار استون تو معطر است
 آن کم شمع شد و آن نقش آفر است
 ز بال سپین رفته یک گوشه پرست
 شهاب در حمایت بال کبوتر است
 در و شمال عاونه مانند مضر است
 دیوار باغ خانه لکین دایش از دست
 بهلوسه چوب نفع ز زهر تو لاسر است
 بشوریده ایست که گفت تو خاک پرست
 غمش زهر که در کف سلطان خاوست
 آن لاشه که هر غرضش قهر قهر است
 کاسه با که او مقام نماید و و یک است
 با قطب را بکمان طرف خط محبت

[illegible]

ن

صفت اوصاف

خضر عساکر کمربین سیاح کل در برش
یکدم سجده و زانواده شمر ظلمت یوش از شر
بل خور صیبت میهم از زر کلاجر بر سرش
بر بود ناگاه از فضا میخ زترین سپهرش
آشاده شد خون جگر بر سر و خاک از خجروش
که چار زنگاری سپهر گدشت نوک خجروش
بروش افق سوخ و بان بیاورم مهر و سحر

آن رو خداوند نگار ستار زین بر پیش
 صبحت خضر خوش لقا خورشید آب بقا
 زان رو کاس نیرست جمیع اکسند را نیست جمیع
 زان سیه با بیضا میکند دانی در هوا
 چون اندم گرگ صحرا بود ز برداشت سر
 شربت گردون نیم در زد که کشان باد که
 آدم کر طاس آسمان برد تا بهام ز نشان

ایف ایم

آن نعلی گرامین نکر ز رفعت و پیاور برش

واکی ابر بر قلی افغان مکر بر پرت باران هر

[illegible]

۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

سید علی شریعتی، مصنف و نقاد، "بررسی ادبیات و فکری ایران در دهه پنجاه"، تهران: نشر نی، ۱۳۷۵.

[illegible]

بجود و باده

از زبان حضرت امام

مفتوحه

مفتوں میں مفتوں

مفتاح السلاسل

۴۰

روزگار

نشدت و اصلاح

تاریخ اسلام

منازلہ امتحان

بسم الله الرحمن الرحيم

مجلسه انجمن
معلمین و معلمات

پیشکش کنندہ

استیضاح

بسیار خود زبان شنید کند هر زبان اعدای را
اگر باقی باشد شد که در یا خواست کلک او
و آنوش که در یا فلک بر سر که و از دستش
نست سلطانین بر و در خور شیر عالمگیر
در تمام امور ملک دین از بازار گاه قدر
الذات خطا مغرب رشقی شدیخ انزالش
کتاب پنج نمای را که از دوسه مقصود

در شمای ممدوح و لغزین محبوب

او شام سر زلفت تو بر نه شده و سر کش
 با تو ت آب از دره آن گل سیراب
 هر دو ده که خط تو کشد بر ورق ماه
 چشم تو که از غمزه و غمزه تیر جگر و دوز
 تا بر جگر در شد و بیکان سودل رفت
 آن محراب شب بنگ که من منزل او شد
 بایاد تو حاک که جگر سوختگان را
 در کش قدح من که خبیت کش گردون
 بر طاس فلک ساغر مهری که نهد خور
 در زنده ز آتش از لبه ایام
 انشاده که در معر که خاک شمشیر
 ماد من خجق که مالش بسر خویش
 اعرصیت جلال تو سبق برده در آفاق

اگر بنیاد نیست چو هر زبان نعل اساسش
نهنگ سبزان کاتب روان نیست صمدت
اگر دانشان جوی جزیرت این مان باشد
کوز طاس بر چیم بست بر اعلام اسلک
چو فیض عاشق اولی رسد پیوسته امدهش
الانامیج گردون را ز راز و دوا از افش
چو تقویم کن منوخر ما و امات احکام

خشک و خلت را گل سوری شده و منقر
 خورشید تاب از غم آن چهره موش
 و دوست که ز دور دل پر سوخته آتش
 ترکیت کمان بر سر بند و بجه در کش
 هر ناوک جان دوز که از خست از کش
 صدش زده بدل ریش من غلش
 در سینه منش نو چون نوش بود خوش
 هر غم را زده و بر آگنده بر آبش
 هر بزم بیا و من سخت زده در کش
 از خاک در شاه جهان آب بقاش
 تلخ سر ستم شد آب رخ آتش
 گوشت ز دست برین طاق مشت
 زبان شیرین که گرد نامه زمرش

ہیکر براؤن کا بیڑا تیر تھا اور کمالیہ بیڑا اور کبکشا

[illegible]

1-11-12

منه

2

三

مجلس

...

۱۰۰

[illegible]

اولیٰ و ثانی

5

المعتمد بالله

ویش ز در زنیافت باز از شبیه حیوان
 چه جسم با کار ترک روز شد جد سیاه شب
 مه از نیر ان عدل شد انچه رستی محبت
 اگر خوشه سیر را جمشید چین گفتن مجاز آمد
 بنیر خوشه و در بحب محمد شاه بن تعلق
 دوران روز که از گرو سپه ابریه چو شد
 زرد کوه من سازد سپه اخم چنگ مرگ
 نقد بر پای کمانش فضا را سر قدر راتن
 تهر و بینه تو سسش نگار و صورت ورته
 کند ناچید سپهر ز خود و روح سپه پیدا
 بیک جای چنان سهم اندام و فضا جیخ
 در با چای راه و نیزه ران کج گرو دین
 باید خود را پیش ز فرق صبح خنجر زن
 قبا و غم کند و بر ز قشنگی گریان
 زلف ریت فقیس سحر دشمن قدر و جبر
 بر آن نرسش غمسم ملاک و دار با مردم
 نسیم واده جان او او در زنگ و سار تو
 آب تیز شد دست او در خاک بر دهنه
 ز جسم خنجر علم در بسته روز و سخت
 خاک پل سیاه است انچه یایان پر خاست
 چنان آب است بر فرق زمین از پارتخت

زردی و زردی کشد کافور مشک و زردی کشد
 فرونی سودی جدا جدا بود و بلا نقد نقصان
 که در جابجا پیش پد زردی و زردی کشد
 تحقیق است شاهنشاه هندستان تا بان
 که خوشید است از عیش بیان ز سپهر روز
 ز برق بینا گرد و هوا را ترا باران
 بسان برق و رانندگیست شاد و رسیدن
 که از دلائل بخش فلک اول ملک جان
 عطار و در سر ترش سپارد و در پیکان
 شود و غرور شد چون سایه بر بر ترش نهان
 که گریز و غرور ترش و عالم سو جایگان
 و را در حفظ و ما به بجز کف کی ثبات
 ستانند که ز را محش و دست بر ترش
 کلاه زرد و زرد بر سر مهرش و کلاه
 بدان و چو که از خوش نیاید و در خوش
 بر پیش ما جان صفایه و است و چون کار
 که پشت شیر خورده گشته از بار خندان
 که خم هرگز نه بیند چشم جز در ابر و جانان
 منتد شیر فلک بر خاک چون شیر شاد و بان
 که انگشت بر چرخ سایه از سر و دانت
 که ساکن گشتان یک گوهر با شکر کینه و جان

عَلَيْكُمْ بِمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَالْمُنْفَرَاتِ كُلَّ شَيْءٍ ذَٰلِكَ فَحَرَّمَ رَبِّيَ لِكُلِّ فِتْنَةٍ عَذَابٌ أَلِيمٌ

۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

مسما علیہ السلام

منتهی قوت و جلال
ست کل شادمان
بسم الله الرحمن الرحیم

مجلسه جماعت
 در روز دوشنبه
 در محفل حضرت مولانا
 در شهر کابل
 در سال ۱۰۰۰

در شرح ممدوح خود متضمن تعریف صبح و صفت محبوب

کز بیکدم نه توان پیش پیش از باب
 پرچم شب اکشا و از سبزه و شاداب
 چرخه زین کشید باز ز خلق غراب
 مرغ صراحی بچنگ در تپه دامن باب
 سحری حقیقتش روان اند و خوش آب
 و خرم خواب اوخته و مست خواب
 کز دوشب میگوید زبیر من لعل باب
 پیش چرخ زین خوش و بی من برستاب
 بر رخ نامرئی نه طوطی صفت باب
 بر رخ بر فزین که دید از دوسه و پنج باب
 ماریه حلقه زو بر طرف افتاب
 پیش شمشاد و لک خسرو شیرین چوب
 آدم مجلس جان خضر سکند جناب
 کز دهم خوش تو آب قباد و سراب
 حاکم روی زین کز گداز امانت جناب
 مسکن الیاس را بجز گفت بر خواب
 آتش شمشیر تو آب رخ بو تراب
 میکند اینک دمام بر دوش کباب
 کز گس نهال چرخ زبیر پیش چون باب
 چون سرستان کدوک و ناب یاب

نیز و تشنه روی زین قباب
 از عالم آفتاب قبه ماه و وقت و
 چون خوش خروش طوطی بال چرخ
 لیک خرابان قصه کسان چرخ
 و بر برآمد چو جان دلبرم از چرخ
 از رخ خواب او رتبه دور بسته گم
 گفت چنین اگر کردی شب بجز تو ام
 گفتش ای جان جان از من بدیل چنان
 بر لب لب نه جام صفت و مبدع
 چو کشتای صوفی نقش لب تابست
 جاده زلفت ز شک بگل ترنج کشید
 شور می میکنم از لب شیرین تو
 عیسی عرش آشیان موی طو آستان
 ای کلب لکد زش تو قلزم و حلیه کباب
 شاد محمد عالم داده سپهرت لقب
 و دود عباس ماسع رخت داده نور
 خلق تو و قدر تو این حسن حق حسین
 پیکر بهرام چرخ مینجی خاص مست
 باز که بر جبه تو بال کشاید بود
 برو که در سایه عدل تو پروانه شد

در روز دوشنبه
 در محفل حضرت مولانا
 در شهر کابل
 در سال ۱۰۰۰
 در روز دوشنبه
 در محفل حضرت مولانا
 در شهر کابل
 در سال ۱۰۰۰
 در روز دوشنبه
 در محفل حضرت مولانا
 در شهر کابل
 در سال ۱۰۰۰

مجلسه جماعت
 در روز دوشنبه
 در محفل حضرت مولانا
 در شهر کابل
 در سال ۱۰۰۰

فکنده زلف تو از شب آفتاب و بهی
 یکنه و کحل تو سرین شانه و از دست
 بوقت طاعت وین شود و پادشاه
 مرا ازین و شبی بر رویان زین
 به چرخ لعل تو گیر و روان شد
 عذاران که تست از ترشحات عرق
 که بر میدوزد و حلقه و از عشق
 چو بدر رود انعام حاکم مطلق
 ابوالمجاد و عظم شاه بر حق
 نماند و کفر و سیر و از وقت
 چو صبح زین از آمد و دست بر حق
 فلک عاصم ز زلف و جبه ازین
 بر از قلم و از شب نیا و ورق
 سین بران حریم ز مرز و جوش
 جویشیه که بر اندازد و از زمان
 زان خود تو باغ و جو و شیر و ورق
 بر از دست ز سرخ روی و هفت طلق
 که کیوی سر خوانست بر خم برق
 که چرخ زلیک کیوست و رتبه خدی
 که در جی بهی گفت خیر اسدق
 بجا رانده رود و نیا و خاک است

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

محمود شاه و خدایات و دیگ

در معجزات و خدایات و دیگ

و شک مل شد و بر روی هشتاب
 که او بلب خوشاغر شراب
 سیاه درو با دل ز شش نقاب
 گفتاوه بر در نظر مال هفت
 زرق خرقه قفس بدو هشتاب
 بر از سینه بر بر بر عقاب
 پیاله برکت ایام ز بی سیاب
 چه دانه که غمت بر دل خراب
 که گشت مشر و زرقا سه است آب
 که بر طبق زرق خورشید
 که در لبوی در شاه کامیاب
 که مشر لعلش شاه معیناب
 غنوبت مغزی در فروغ صیاب
 کی بلال که بر منبر شب نصیاب
 زهر بر زم تو قلب اسد کباب
 ستم ز غامه تویش و قراب
 اساس و می سوختم کتاب
 نرست پیش تو که روی بر آب
 سپر کسته زمین ز نقاب
 دشتک غرم تو در طبل نقاب

پایه شیب بر سر نقاب
 شمع بر روی شمع شود آفیم
 زبی که شکسته تیر و پر وین
 بوی چشیده رویش با بک و ستر
 زه بر زه لوی تن سپیده فروش
 شد خروس غرغان چرخ طوطی یک
 تو خون دختر زخو که بی تو در فلک
 اگر ز گوشت ماه تو شب و بر روز
 شب خرق تو مشیم خرم چکار کند
 بجز و منه و سیمین قبا می نبود
 جوید از لب تو کام خود و بیان
 خدا یگان جهان خسر مال هر کس
 روح روحات خرابیش با تو
 کج دست شد آن زور زک فحشیت
 تو کی که مثل سیمین به بر آتش خور
 صتم ز غم تو حید بر زبان را
 زلف فخرات روایت تو سر و ش
 سناک پای تو کان آتشی که آبی شد
 زهر بر زم تو در پیشگاه خیمه
 شمع یک خور تو جرقا کس نشان

محمود شاه و خدایات و دیگ

در معجزات و خدایات و دیگ

محمود شاه و خدایات و دیگ

قصه‌های عجیب و غریب
از پادشاهان و سلاطین
و امرا و بزرگان
و اعیان و اشراف
و ارباب و اهل
و اعیان و اشراف
و ارباب و اهل

قصه‌های عجیب و غریب
از پادشاهان و سلاطین
و امرا و بزرگان
و اعیان و اشراف
و ارباب و اهل
و اعیان و اشراف
و ارباب و اهل

چو بخت فرخ سرخس میان رخسار
نهاد بر سر خود دست خویش چون بر
آزین بر چرخ بود لا اله الا الله
ببارگاه عبودیت آید قبول
گردد قلعه جاو تو صد هزار سپه
جناب سدر و آب تو از جان حیده

ازین بساط کث پایی تست زان و شد
اخصود تیشه چو در عیشیه خلافت زد
یکیک از دربار تو آفتاب گرفت
تا همیشه تا که بود طالبان عتبه را
ستاد و باو بتائید نصرت یزدان
بمان تو تا با بدر جهان که تازه است

در شرح محمدا شاه بن تغلق

شعر سپه بدر کرد چرخ کبود خاره
خاتون روزش آورده از عمل کا بود
تبع برهنه در کن آن طفل شیر خواره
گویی که شب سپیده نو میکن و دوباره
ای از حمار جامه نه قلعه نیم باره
شد نو عروس گل را دامن هزار باره
بر آسمان تخت نه چرخ یکنا ستاره
زین هزار شمعست در یک چراغ و آره
از تیغ روضه رنگ تو زرخ کی شراره
اگر در روی زین که در قبای خاره
خوشید همچو کوشش بر سر نرنگ کساره
چون ناوک سحر کرد از نه سپر گذاره
مهر ابر تیغ قدرت هر مه کند سپاره
زان چار گوشت تخت عالم کی کناره

باز از کلیجه زرشید جیب صبح پاره
شب مرا که بود حال شیرین و آتش افروز
بگریخت لشکر رنگ از قهچین چو گرفت
بر روی شاه بخوبی که مهر شاه وارو
سلطان هفت قلم دارای چار کت
در گلستان جامه از بسکه ز کشتی کرد
در گلستان بخت یک برگ شیت و نه
به شرم روان گردون و طاق کبرایت
از خلق نافه قویت فردوس یک شامه
خرو و بزرگ عصره و خلعت تو اشک
گرد میان نه بند و دشمن کمر بخدمت
تیر و عاکش و دم شب پرو دام عبرت
تا بهفت جلد صحف با بهفت آیه زر
دو بول و عرض ملک با دوا چنانکه باشد

قصه‌های عجیب و غریب
از پادشاهان و سلاطین
و امرا و بزرگان
و اعیان و اشراف
و ارباب و اهل
و اعیان و اشراف
و ارباب و اهل

از حج راست طبعان چو بیا که حلقه بند

در گوشه سرور این با دژین دانته گوشتوار

وریدج سلطان و لغر خیر

پہنچ سب آئیکہ چون گرد و دیوارہ
 بود ہر پارہ بدری کز کوکب
 کمانی را کزو سازی بہ خنجر
 بہ طفلی تاج او از زردہ وہ
 چاو و بچکان روی کس ندارد
 چدر دست آخرا این شیرین کہ خسرو
 شہنشاہ مان سلطان محمد
 ہے تا در براءت گاہ و نیا
 بشیر برہنہ شاہ قانوق
 عدو چون خنجر از تیغ قرش
 ہے تا از منہ نو شب نماید
 ہے تا صبح دم بر خوان گلہ نر
 ہے تا زلب و دندان مہ رو
 طنب خیمہ اقبال شہ باد

فروردیند از عهد زنجیره
بالش را محاق افند چاره
نفس پیدا شود از هر کنار
بپیری کوتل ز رفعت خار
نهان در حرف زرین کا هزار
زند بر پیلوی اوده سکاره
که از تنیش بود خور یک شراره
بود چون خرنبه گردون دیواره
برون آید ز مشرق یک سواره
روغیه باو انگه پاره پاره
چو خاتون حبش بر دست یار
خدا از جرم خویر زرین عصاره
سرخیده از شفق تابد ستاره
واز قلعه این بخت ماره

قطعه در تاریخ امام کتاب از پیران

سال تا مرغ غریب است که شود بعد
هر کی وانه ازین در شب افزون بشم
زلف بویاست که بر عارضه شد بخیر
همه در عین سوادند جو نور ویده

کامسان عقد سخناى مراد و نظام
نرخسته است بر شيبه بنفشه خام
زاع گوياست که بر بال حوال شد
همه نظر خيال اندک شده و رفاه

اردو کاغذ، غم جوئی، غم جوئی کاغذ

1000

محیطه نشین هفت طبقه دوار
نزدی لطف سر عرش اگر فیه کینار
و درون اوصفا جای ذکر و استغفار
امام محمد او طوطی شکر گفتار
طنین پر گیس افزای و دستار
در بچپای ترانه و داین کبود حصا
که در افتاد بقا کعبه ایست خدا آثار
برین عمارت حرم ظهیر دین معمار
برای تقویت دین ابدی مختار
کشاده با تو گویم که هفتاد و چل جا
لقب گوی بخیر طوطی شکر گفتار

فصل پنجم در کسب و کار و کوشش
چهار بار و از ارکان او به پستی به بخت
برون و از ملا بر خروش خوش چون
رئیس مدرسه او معلم او درین
صنای باطن او داد و در شایعش
بی نظار و شش نشا و شد هر شام
در حصار محو انش و را سیر مسر
شده بنام خلیفه با میر خسر و عهد
ببین آمر عامر که عمرش افزون بود
تا گشت تبارخ و او حسلو افتنا
مرا که فخر زمان خواهد شاد اسلام

۱۲۳۴
 ۱۲۳۵
 ۱۲۳۶
 ۱۲۳۷
 ۱۲۳۸
 ۱۲۳۹
 ۱۲۴۰
 ۱۲۴۱
 ۱۲۴۲
 ۱۲۴۳
 ۱۲۴۴
 ۱۲۴۵
 ۱۲۴۶
 ۱۲۴۷
 ۱۲۴۸
 ۱۲۴۹
 ۱۲۵۰
 ۱۲۵۱
 ۱۲۵۲
 ۱۲۵۳
 ۱۲۵۴
 ۱۲۵۵
 ۱۲۵۶
 ۱۲۵۷
 ۱۲۵۸
 ۱۲۵۹
 ۱۲۶۰
 ۱۲۶۱
 ۱۲۶۲
 ۱۲۶۳
 ۱۲۶۴
 ۱۲۶۵
 ۱۲۶۶
 ۱۲۶۷
 ۱۲۶۸
 ۱۲۶۹
 ۱۲۷۰
 ۱۲۷۱
 ۱۲۷۲
 ۱۲۷۳
 ۱۲۷۴
 ۱۲۷۵
 ۱۲۷۶
 ۱۲۷۷
 ۱۲۷۸
 ۱۲۷۹
 ۱۲۸۰
 ۱۲۸۱
 ۱۲۸۲
 ۱۲۸۳
 ۱۲۸۴
 ۱۲۸۵
 ۱۲۸۶
 ۱۲۸۷
 ۱۲۸۸
 ۱۲۸۹
 ۱۲۹۰
 ۱۲۹۱
 ۱۲۹۲
 ۱۲۹۳
 ۱۲۹۴
 ۱۲۹۵
 ۱۲۹۶
 ۱۲۹۷
 ۱۲۹۸
 ۱۲۹۹
 ۱۳۰۰
 ۱۳۰۱
 ۱۳۰۲
 ۱۳۰۳
 ۱۳۰۴
 ۱۳۰۵
 ۱۳۰۶
 ۱۳۰۷
 ۱۳۰۸
 ۱۳۰۹
 ۱۳۱۰
 ۱۳۱۱
 ۱۳۱۲
 ۱۳۱۳
 ۱۳۱۴
 ۱۳۱۵
 ۱۳۱۶
 ۱۳۱۷
 ۱۳۱۸
 ۱۳۱۹
 ۱۳۲۰
 ۱۳۲۱
 ۱۳۲۲
 ۱۳۲۳
 ۱۳۲۴
 ۱۳۲۵
 ۱۳۲۶
 ۱۳۲۷
 ۱۳۲۸
 ۱۳۲۹
 ۱۳۳۰
 ۱۳۳۱
 ۱۳۳۲
 ۱۳۳۳
 ۱۳۳۴
 ۱۳۳۵
 ۱۳۳۶
 ۱۳۳۷
 ۱۳۳۸
 ۱۳۳۹
 ۱۳۴۰
 ۱۳۴۱
 ۱۳۴۲
 ۱۳۴۳
 ۱۳۴۴
 ۱۳۴۵
 ۱۳۴۶
 ۱۳۴۷
 ۱۳۴۸
 ۱۳۴۹
 ۱۳۵۰
 ۱۳۵۱
 ۱۳۵۲
 ۱۳۵۳
 ۱۳۵۴
 ۱۳۵۵
 ۱۳۵۶
 ۱۳۵۷
 ۱۳۵۸
 ۱۳۵۹
 ۱۳۶۰
 ۱۳۶۱
 ۱۳۶۲
 ۱۳۶۳
 ۱۳۶۴
 ۱۳۶۵
 ۱۳۶۶
 ۱۳۶۷
 ۱۳۶۸
 ۱۳۶۹
 ۱۳۷۰
 ۱۳۷۱
 ۱۳۷۲
 ۱۳۷۳
 ۱۳۷۴
 ۱۳۷۵
 ۱۳۷۶
 ۱۳۷۷
 ۱۳۷۸
 ۱۳۷۹
 ۱۳۸۰
 ۱۳۸۱
 ۱۳۸۲
 ۱۳۸۳
 ۱۳۸۴
 ۱۳۸۵
 ۱۳۸۶
 ۱۳۸۷
 ۱۳۸۸
 ۱۳۸۹
 ۱۳۹۰
 ۱۳۹۱
 ۱۳۹۲
 ۱۳۹۳
 ۱۳۹۴
 ۱۳۹۵
 ۱۳۹۶
 ۱۳۹۷
 ۱۳۹۸
 ۱۳۹۹
 ۱۴۰۰
 ۱۴۰۱
 ۱۴۰۲
 ۱۴۰۳
 ۱۴۰۴
 ۱۴۰۵
 ۱۴۰۶
 ۱۴۰۷
 ۱۴۰۸
 ۱۴۰۹
 ۱۴۱۰
 ۱۴۱۱
 ۱۴۱۲
 ۱۴۱۳
 ۱۴۱۴
 ۱۴۱۵
 ۱۴۱۶
 ۱۴۱۷
 ۱۴۱۸
 ۱۴۱۹
 ۱۴۲۰
 ۱۴۲۱
 ۱۴۲۲
 ۱۴۲۳
 ۱۴۲۴
 ۱۴۲۵
 ۱۴۲۶
 ۱۴۲۷
 ۱۴۲۸
 ۱۴۲۹
 ۱۴۳۰
 ۱۴۳۱
 ۱۴۳۲
 ۱۴۳۳
 ۱۴۳۴
 ۱۴۳۵
 ۱۴۳۶
 ۱۴۳۷
 ۱۴۳۸
 ۱۴۳۹
 ۱۴۴۰
 ۱۴۴۱
 ۱۴۴۲
 ۱۴۴۳
 ۱۴۴۴
 ۱۴۴۵
 ۱۴۴۶
 ۱۴۴۷
 ۱۴۴۸
 ۱۴۴۹
 ۱۴۵۰
 ۱۴۵۱
 ۱۴۵۲
 ۱۴۵۳
 ۱۴۵۴
 ۱۴۵۵
 ۱۴۵۶
 ۱۴۵۷
 ۱۴۵۸
 ۱۴۵۹
 ۱۴۶۰
 ۱۴۶۱
 ۱۴۶۲
 ۱۴۶۳
 ۱۴۶۴
 ۱۴۶۵
 ۱۴۶۶
 ۱۴۶۷
 ۱۴۶۸
 ۱۴۶۹
 ۱۴۷۰
 ۱۴۷۱
 ۱۴۷۲
 ۱۴۷۳
 ۱۴۷۴
 ۱۴۷۵
 ۱۴۷۶
 ۱۴۷۷
 ۱۴۷۸
 ۱۴۷۹
 ۱۴۸۰
 ۱۴۸۱
 ۱۴۸۲
 ۱۴۸۳
 ۱۴۸۴
 ۱۴۸۵
 ۱۴۸۶
 ۱۴۸۷
 ۱۴۸۸
 ۱۴۸۹
 ۱۴۹۰
 ۱۴۹۱
 ۱۴۹۲
 ۱۴۹۳
 ۱۴۹۴
 ۱۴۹۵
 ۱۴۹۶
 ۱۴۹۷
 ۱۴۹۸
 ۱۴۹۹
 ۱۵۰۰
 ۱۵۰۱
 ۱۵۰۲
 ۱۵۰۳
 ۱۵۰۴
 ۱۵۰۵
 ۱۵۰۶
 ۱۵۰۷
 ۱۵۰۸
 ۱۵۰۹
 ۱۵۱۰
 ۱۵۱۱
 ۱۵۱۲
 ۱۵۱۳
 ۱۵۱۴
 ۱۵۱۵
 ۱۵۱۶
 ۱۵۱۷
 ۱۵۱۸
 ۱۵۱۹
 ۱۵۲۰
 ۱۵۲۱
 ۱۵۲۲
 ۱۵۲۳
 ۱۵۲۴
 ۱۵۲۵
 ۱۵۲۶
 ۱۵۲۷
 ۱۵۲۸
 ۱۵۲۹
 ۱۵۳۰
 ۱۵۳۱
 ۱۵۳۲
 ۱۵۳۳
 ۱۵۳۴
 ۱۵۳۵
 ۱۵۳۶
 ۱۵۳۷
 ۱۵۳۸
 ۱۵۳۹
 ۱۵۴۰
 ۱۵۴۱
 ۱۵۴۲
 ۱۵۴۳
 ۱۵۴۴
 ۱۵۴۵
 ۱۵۴۶
 ۱۵۴۷
 ۱۵۴۸

ای پیر سرخ زان کمانت را بال
آسمانت و را چارمه نو بجان
چرخ ر یافته زیر پر خورم بیفشال
شاید بخت ترا گم جیب سیرال
هر زمانیش گرفته سینه ^{از} پیچ بلال
هر شب آراسته در هو ^{کمان} و جگر خال
و مبدم ز آتش یاقوت و دانه لال
باد از خنجر سبز تو سیه رویی خال

شاه آفرین مستان خسرو بهرام
آقایی و شب آید جنبت در سپهر
سایه لطف خدائی و هجای چهرت
ساخت مشاطه نحت از فلک اطلال
قلمت تیز زحل زوی که از شب ببرد
زهر و آرزوی مجلس خلد انار
تا منم عاشق و محنت خود را شب
هر که در ملک تو چون زلف پریشانی

مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران

قطعه در لغزای

شاهنشاہی

روز و شب تنها از ساحل ریا کشد و آنکه گر قصه کن صوفی آرد و رباب مرد و یک دار اگر از شب بباروی ناب چون سوز زلف نهد بر رخ خورشید تاب و یوغ نده که از جنبش او جست شتاب او هم از گریه پر ساخته خورانی آب کو یک حمله جهان را کند از اشک خراب	پیل گل تا ترش روی که گریان گریان آنکه گریختن شود وقت حرامت شیر خشت بر رخ خود چه ده عوی بند چون خوار و پست کند بر ورق بهر دو شیر و زده که بر شیر فلک آرد و عالم خرد بزرگ آب از دمی یا بند پیل است سیه تیغ زن سلطان
--	---

در مدح محمد

بر چرخ کبرای تو گردون کم از سها گر مشتری به نقد و دوا عالم کند بها ماهی چرخ بر خط محور چو اثر و پیا ز آفتاب است منبر اسلام را بها تا غروب و در دوز سیده الف بها سبح عطات را چو ابر منیت انتها از بند آینه تواند شدن را و ساد گرفت علیها و ما لها چو از آینه شایسته سر خوان آشتیا اگر یا سبان رقص تو خشتی کند را این خیر تر نقد مقطع شهنشما	ای قامت لوی ترا سده منتهما نیکو نه در لفظ ترا نچین فاخت خیز غریبت از سو گردون دمی دو ز آفتاب است گوهر بر ام را شرف خنگی ست مرزا که در شرف چو ما کنی ملک قیامت را چو ازل نیست انقلاب و عوای شل کرد عدد مثل آینه آن آینه که جسم زد یوان ازرق حیو طباخ ملک دشمن بر آت را بدین بعد از هزار سال پیام ز جلی سید حاشه برای مقطع این قطعه سرنو
--	--

قطعه و مکرر

مرغ کلین سر فشانده خون ترا روی او	مرغ کلین سر فشانده زرشه پدید
-----------------------------------	------------------------------

قصاید در پنج
روز و شب تنها از ساحل ریا کشد
و آنکه گر قصه کن صوفی آرد و رباب
مرد و یک دار اگر از شب بباروی ناب
چون سوز زلف نهد بر رخ خورشید تاب
و یوغ نده که از جنبش او جست شتاب
او هم از گریه پر ساخته خورانی آب
کو یک حمله جهان را کند از اشک خراب

مرغ کلین سر فشانده خون ترا روی او
مرغ کلین سر فشانده زرشه پدید
مرغ کلین سر فشانده خون ترا روی او
مرغ کلین سر فشانده زرشه پدید

در قسمت نهم از کتاب...
 ۹۴

وی پای سخت را که سی فلک هشتم
 سنج که وقارت بر لب قطره زخا و
 آن خیمه که جاست ز دور و من او دیدم
 آن بجز گریه راست و ست که بکا و جز
 رو که مهر رایت افروخت سدیدت
 گر تو که داند تا غیر ز خا صیت
 آن چو که از نامت نطفی زبر خطیب
 پاکه بر نطفه من بجز خون غریبی
 کین بجز طلیح است از این لعل خوش شب
 این شایع نبات است آن بوی را که شکام
 این قهقهه بر حست آن قهقهه که غنچه
 بر جا و من یوم از فاخته فاخته شد
 شیر که زرد دارد در شار و داخول
 تا بر طبق ناهست کلک و زبان هر

و می آن چترت را سایه فلک عظم
 کوهیست که در ترش بصداف بود غم
 خشک و تر عالم از یک سر سوزن کم
 برین و شط است و برای فلک یک نیم
 حور از سر زلفه خود برست بر و بزم
 زانق منرا سد شیر و می بگر نودم
 بکیر امامت باد با صو قیامت صفر
 آبی ندب هرگز در بزم شمر عالم
 این و ترستان فلک این سه گلابان
 این انجیات است آن آب بن ارقم
 این نمزده داودی آن دیندار و م
 بر ساسی جنب با شاد و دم زنده از آدم
 بر تارک شیرین رخ سپر خنده هر دم
 شمشیر دور ویت باد و جان خد و مرم

در تمهید عشق مجازی

نامی ای ناو عشق پرده پروین سار
 خسروان را که بجان شیفته وصل تو
 نامی ای عاشق سرشته بوسه خطشان
 لب یار است عشقی بد و نسی مروار
 زلف یار است یکی حلقه زده مار سیاه
 عین و بان خود در غم خون جز صا و

شام را بر طرف روم پراز چین سار
 زان دو بجا و در قهقهه شیرین ساری
 از دور حصار خود صفحه زرین سار
 حقه وید چرا درج در اکین سار
 چند پوشه ز غم ابروی پر چین سار
 الف قامت خود چو سحر سار

در قسمت نهم از کتاب...
 ۹۴

در قسمت نهم از کتاب...
 ۹۴

غیرہ دوست سنا نیست ز برادر خود
شمارای تو چون جیح کی دم باشد
کوزو باد و سفالیت پر از آتش ز
ملک واری تو چون ^{شاید} مہر کی روز خوب
جای آسایش و خفتن نموند بون
زمین ہمہ مال کہ واری توانی بند
با جمہ ^{مٹھی} نکلت ز پی ہر خسرو
بد چاچی چہ کسکی بزم خواقین چہ
کیا مسر حلقہ اوراد ملائک کرد
ہمد آن کن کہ ز خاک برگردون سایش
آستان درش ناز و تو انی ہوسہ
ملکت ای شاہ جهان باد کہ تا صبح نشور
یمنج صبح الی پریشان کہ جان کہ
بر سرخ چوون طبانچہ امدات کی خور
طی کن بساط تیر و کہ بانو عروس صبح
ازاد آتشین ^{طی} بکو خستہ رخ را
ساختن یک سارہ چین ہم بیک رنگ
جیش نیش بکتم عدم منہزم شدند
صبح از پی جنیت خاص شہنشی
سلطان شرق و غرب کہ بر سائش
غیر روی در کشید جام طرب گرفت

اول خود را از سبب خسته و روغن ساری
 تنگ از ز روطلا غاشیه ترین سار
 سینه خوش چرا مشرب غلبین سار
 به به چند سر پرده رنگین سار
 جز در آن خانه که یک عظمه پشید سار
 جز و کرکاس و یکی شست که با این سار
 چند فرو و صفت قصه شیرین سار
 مجلس آن به که در مایه وین سار
 در حق کز فی سلطان و سلاطین سار
 سر به مرد که چشم جهان بین سار
 که قد مهای خود از آن گریزین سار
 همچو خورشید هر روز نو آیین سار
 که چنگ ناله باز بدول بیک خست
 آن که قفا نواز و با چنگ نیم خست
 نیز که داشت او به در راه مهر خست
 بر عقد عنبر نیه که بوش مبد خست
 بر فقر و چنگ نیز و زین گرفت و خست
 اندم که آسمان علم روم به خست
 این سرخنگ راز زین ساحت خست
 از حضرت امام زمان محبت خست
 ظلم از جهان که محبت چو شیرین خست

五

دو روز پیش از این که در این کتاب

[illegible]

مفتی محمد شفیع

وہ کہتے ہیں کہ یہ پیر کا دل ہے جس کا شکر ہے

نومینیشن سے باق کس امر میں

قلعه در مرغیب عشق حضرت انیرالی -

ای دل تشنه ساغر غم کش
 رخ برنگد و اینرا سلف آفر
 ضربت تیغ محشق پر دم خور
 زخم لا جو سوگر و خون را
 چون ز جام وصال مست شو
 خاک پای محمد آفر
 و ربا جام از کف بر جوش
 آن کلیم از کلیم بارستان
 حور از قیور بیرون آفر
 پیش از حبیب عیوی سوز
 سایه رحمت نماید
 صبح بیار میز چرخند
 جل نازین نکات چارم را
 شاه درو را غرض کن
 کردنی لبسته عرش سرکش ما
 بر روی راکد پنهان است

ساقی فرست پر دے خرم کش
 خطِ رد ویر جبینِ عالم کش
 شربتِ جامِ غم داد مگر کش
 در صبحِ فتنِ بیکایه مگر کش
 نیمهٔ بفرقِ بختِ عالم کش
 قوتیا در دو چشمِ آدم کش
 بر سیهٔ طورِ عشقِ دمِ دم کش
 در پیرِ اتمامِ بابِ ششم کش
 روحِ رازِ کسبتینِ مریم کش
 شترانِ راهِ طوبیہ در رسم کش
 در پیرِ اقصیٰ ^{۱۲} ^{۱۱} ^{۱۰} ^۹ ^۸ ^۷ ^۶ ^۵ ^۴ ^۳ ^۲ ^۱ ^۰ ^{-۱} ^{-۲} ^{-۳} ^{-۴} ^{-۵} ^{-۶} ^{-۷} ^{-۸} ^{-۹} ^{-۱۰} ^{-۱۱} ^{-۱۲} ^{-۱۳} ^{-۱۴} ^{-۱۵} ^{-۱۶} ^{-۱۷} ^{-۱۸} ^{-۱۹} ^{-۲۰} ^{-۲۱} ^{-۲۲} ^{-۲۳} ^{-۲۴} ^{-۲۵} ^{-۲۶} ^{-۲۷} ^{-۲۸} ^{-۲۹} ^{-۳۰} ^{-۳۱} ^{-۳۲} ^{-۳۳} ^{-۳۴} ^{-۳۵} ^{-۳۶} ^{-۳۷} ^{-۳۸} ^{-۳۹} ^{-۴۰} ^{-۴۱} ^{-۴۲} ^{-۴۳} ^{-۴۴} ^{-۴۵} ^{-۴۶} ^{-۴۷} ^{-۴۸} ^{-۴۹} ^{-۵۰} ^{-۵۱} ^{-۵۲} ^{-۵۳} ^{-۵۴} ^{-۵۵} ^{-۵۶} ^{-۵۷} ^{-۵۸} ^{-۵۹} ^{-۶۰} ^{-۶۱} ^{-۶۲} ^{-۶۳} ^{-۶۴} ^{-۶۵} ^{-۶۶} ^{-۶۷} ^{-۶۸} ^{-۶۹} ^{-۷۰} ^{-۷۱} ^{-۷۲} ^{-۷۳} ^{-۷۴} ^{-۷۵} ^{-۷۶} ^{-۷۷} ^{-۷۸} ^{-۷۹} ^{-۸۰} ^{-۸۱} ^{-۸۲} ^{-۸۳} ^{-۸۴} ^{-۸۵} ^{-۸۶} ^{-۸۷} ^{-۸۸} ^{-۸۹} ^{-۹۰} ^{-۹۱} ^{-۹۲} ^{-۹۳} ^{-۹۴} ^{-۹۵} ^{-۹۶} ^{-۹۷} ^{-۹۸} ^{-۹۹} ^{-۱۰۰} ^{-۱۰۱} ^{-۱۰۲} ^{-۱۰۳} ^{-۱۰۴} ^{-۱۰۵} ^{-۱۰۶} ^{-۱۰۷} ^{-۱۰۸} ^{-۱۰۹} ^{-۱۱۰} ^{-۱۱۱} ^{-۱۱۲} ^{-۱۱۳} ^{-۱۱۴} ^{-۱۱۵} ^{-۱۱۶} ^{-۱۱۷} ^{-۱۱۸} ^{-۱۱۹} ^{-۱۲۰} ^{-۱۲۱} ^{-۱۲۲} ^{-۱۲۳} ^{-۱۲۴} ^{-۱۲۵} ^{-۱۲۶} ^{-۱۲۷} ^{-۱۲۸} ^{-۱۲۹} ^{-۱۳۰} ^{-۱۳۱} ^{-۱۳۲} ^{-۱۳۳} ^{-۱۳۴} ^{-۱۳۵} ^{-۱۳۶} ^{-۱۳۷} ^{-۱۳۸} ^{-۱۳۹} ^{-۱۴۰} ^{-۱۴۱} ^{-۱۴۲} ^{-۱۴۳} ^{-۱۴۴} ^{-۱۴۵} ^{-۱۴۶} ^{-۱۴۷} ^{-۱۴۸} ^{-۱۴۹} ^{-۱۵۰} ^{-۱۵۱} ^{-۱۵۲} ^{-۱۵۳} ^{-۱۵۴} ^{-۱۵۵} ^{-۱۵۶} ^{-۱۵۷} ^{-۱۵۸} ^{-۱۵۹} ^{-۱۶۰} ^{-۱۶۱} ^{-۱۶۲} ^{-۱۶۳} ^{-۱۶۴} ^{-۱۶۵} ^{-۱۶۶} ^{-۱۶۷} ^{-۱۶۸} ^{-۱۶۹} ^{-۱۷۰} ^{-۱۷۱} ^{-۱۷۲} ^{-۱۷۳} ^{-۱۷۴} ^{-۱۷۵} ^{-۱۷۶} ^{-۱۷۷} ^{-۱۷۸} ^{-۱۷۹} ^{-۱۸۰} ^{-۱۸۱} ^{-۱۸۲} ^{-۱۸۳} ^{-۱۸۴} ^{-۱۸۵} ^{-۱۸۶} ^{-۱۸۷} ^{-۱۸۸} ^{-۱۸۹} ^{-۱۹۰} ^{-۱۹۱} ^{-۱۹۲} ^{-۱۹۳} ^{-۱۹۴} ^{-۱۹۵} ^{-۱۹۶} ^{-۱۹۷} ^{-۱۹۸} ^{-۱۹۹} ^{-۲۰۰} ^{-۲۰۱} ^{-۲۰۲} ^{-۲۰۳} ^{-۲۰۴} ^{-۲۰۵} ^{-۲۰۶} ^{-۲۰۷} ^{-۲۰۸} ^{-۲۰۹} ^{-۲۱۰} ^{-۲۱۱} ^{-۲۱۲} ^{-۲۱۳} ^{-۲۱۴} ^{-۲۱۵} ^{-۲۱۶} ^{-۲۱۷} ^{-۲۱۸} ^{-۲۱۹} ^{-۲۲۰} ^{-۲۲۱} ^{-۲۲۲} ^{-۲۲۳} ^{-۲۲۴} ^{-۲۲۵} ^{-۲۲۶} ^{-۲۲۷} ^{-۲۲۸} ^{-۲۲۹} ^{-۲۳۰} ^{-۲۳۱} ^{-۲۳۲} ^{-۲۳۳} ^{-۲۳۴} ^{-۲۳۵} ^{-۲۳۶} ^{-۲۳۷} ^{-۲۳۸} ^{-۲۳۹} ^{-۲۴۰} ^{-۲۴۱} ^{-۲۴۲} ^{-۲۴۳} ^{-۲۴۴} ^{-۲۴۵} ^{-۲۴۶} ^{-۲۴۷} ^{-۲۴۸} ^{-۲۴۹} ^{-۲۵۰} ^{-۲۵۱} ^{-۲۵۲} ^{-۲۵۳} ^{-۲۵۴} ^{-۲۵۵} ^{-۲۵۶} ^{-۲۵۷} ^{-۲۵۸} ^{-۲۵۹} ^{-۲۶۰} ^{-۲۶۱} ^{-۲۶۲} ^{-۲۶۳} ^{-۲۶۴} ^{-۲۶۵} ^{-۲۶۶} ^{-۲۶۷} ^{-۲۶۸} ^{-۲۶۹} ^{-۲۷۰} ^{-۲۷۱} ^{-۲۷۲} ^{-۲۷۳} ^{-۲۷۴} ^{-۲۷۵} ^{-۲۷۶} ^{-۲۷۷} ^{-۲۷۸} ^{-۲۷۹} ^{-۲۸۰} ^{-۲۸۱} ^{-۲۸۲} ^{-۲۸۳} ^{-۲۸۴} ^{-۲۸۵} ^{-۲۸۶} ^{-۲۸۷} ^{-۲۸۸} ^{-۲۸۹} ^{-۲۹۰} ^{-۲۹۱} ^{-۲۹۲} ^{-۲۹۳} ^{-۲۹۴} ^{-۲۹۵} ^{-۲۹۶} ^{-۲۹۷} ^{-۲۹۸} ^{-۲۹۹} ^{-۳۰۰} ^{-۳۰۱} ^{-۳۰۲} ^{-۳۰۳} ^{-۳۰۴} ^{-۳۰۵} ^{-۳۰۶} ^{-۳۰۷} ^{-۳۰۸} ^{-۳۰۹} ^{-۳۱۰} ^{-۳۱۱} ^{-۳۱۲} ^{-۳۱۳} ^{-۳۱۴} ^{-۳۱۵} ^{-۳۱۶} ^{-۳۱۷} ^{-۳۱۸} ^{-۳۱۹} ^{-۳۲۰} ^{-۳۲۱} ^{-۳۲۲} ^{-۳۲۳} ^{-۳۲۴} ^{-۳۲۵} ^{-۳۲۶} ^{-۳۲۷} ^{-۳۲۸} ^{-۳۲۹} ^{-۳۳۰} ^{-۳۳۱} ^{-۳۳۲} ^{-۳۳۳} ^{-۳۳۴} ^{-۳۳۵} ^{-۳۳۶</}

قلمرو دروغ سلطان محمد شاه بن قشلق

بزرگانی تخت تو را طراز شش و نه دره را

ای امامت بر همه آفاق والی است
توشه و بلیغ دار الملک بدلی ساخته

[illegible]

با حرف و زلف

فاصلان فاعلان

فاعلان فاعلان

۱۱

۱۲

۱۳

۱۴

۱۵

۱۶

۱۷

۱۸

۱۹

۲۰

۲۱

۲۲

۲۳

۲۴

۲۵

بسی وید صبا گز و باغ سلطانی
ز دست ساقی دولت می بقیامین

لطیف تر ز وجودت نیافت با کورده
حس و قوام طمع می فشار گو غورده

قطعه دیگر

سایه حق ای که شاه خیران
چرخ اگر از بخت تو وز تاب شد
دست آن سحر می کند و در مصداق
تحت آن چرخ می که در یک برج او
ز یورش آفتاب سلطانی بس است
جید او و وزیر بار وجودت
نه محیط چرخ با آن چشمها

نیده رای تو گشت و در خور است
بجویم از دست تو گشت بر سر است
قطره آبی پیش در بر است
نه فلک کمتر ز جرم آخر است
هر کجا در مصیبت جامع منبر است
هر کجا گردن کشی در کشور است
آتش تنی ترا خاکستر است

قطعه دیگر

تو آن شاهی که کلکت بر رخ ماه
بر در عید شیر شهر یار است
بغیرت چون لکان را بر کشیده
چنان شکست تیرت هر که در راه
در آن میدان مروی بار و دیگر
یکدوی زر نگار صمد م
چنان از بیت گردون بلر زید
اگر شیر شه خود نیست صوفی
سواد چشم حصمت زنگی و آن
در اطراف جهان معمار جودت

ز قهر چرخ دیا غنبر انداخت
به نردوان گر کسی تیر انداخت
ز سمت که گس گردون بر انداخت
که ذره در ذره بر و خور انداخت
چو غنمت خواست تیر دیگر انداخت
فلک از بام میناگون بر انداخت
که بهرام از کف خو خور انداخت
بزم اندی چرا چندین بر انداخت
که مردار بر طشت زرا و انداخت
بنای نامرادی را بر انداخت

۱۰۰

رحمت وروبان اہل مہمنے

ازبان دریا می شکر انداخت

فصل دوم

جیشم بگرام اصل خاکم ملک
آفتابیکه درخشان است
آسمانیکه چاراء نورش
آتش آفتاب و قطره آب
مشرقی را با سماں جلال
سوره فتح مصحف اقبال
سلطنت هر کجا که پیم آر هست

۱. اسے کہ تہرا ہم سپرغ چاکر تہست
سوی پر دین ^{پند} سا غز تہست
پر جیش می کشند اسفر تہست
کہ دل خیم سوخت خجبت تہست
نوز خورشید غل افسر تہست
آیت رایت مظفر تہست
ساغر آفتاب در خور تہست

قطعہ و مکہ و رجب و

ناصر الدین که از جفا و عسوه
 گفت فائق منم ز جبار ^{غیبه} افسر
 نیک باشد اگر دوش رنجده
 نیک نام است آنکه در مجلس
 چون سلف را بجا تواند گفت
 بوی ^{نیکو} نسب در نسب ^{بهر} آن افاد
 خاک بر سر قآن که از سیر حل
 سنگ در چشم آن که فتنه سد
 آف بران را جیدی که زیر حقیقش
 گر ^{اندر} بخورشید لاف ^{منهم} زو حفاش
 آگینه ^{آب} آب ^{سکنه} سکنه خوش

مرقه خویش ساخت فرقه را
فضل بر نیک می نهند پدر را
بد اگر گفت نیکه قتل را
کند و کس گمن لقب نند خورا
غنی کو نداند ابحسد پدر را
کز خود دید کم محمد را
فرق نکند از روی عجب را
از مس سوخته ز بر جسد را
رقی داد و بعد ابعدا
ملک نیست ^{ساخت عرش}
روشن است این معانی ^{چند}
نیره نکند رخ ز مرد را

[illegible]

وہی ہے جو کہ

آن سبزه گلست فلفله را لایق ۱۲ پوختای ۱۲ همیشه را بر سر اوج قهر مسند را قهر و خشم مسند را دورق زرد نه مجملد را آفتاب ۱۲ و قهر مسود را طی کند و قهر مسود را پند و پیر و ترک آمد را لا اله تر لقب نند خد را بر قدش قباب مسود را	خامه در نرم بادشاد جهان و آنکه چون صبح میزند هر دم و آنکه بر برق آفتاب زند سرگلش چو مه دوپاره کند پیر و امزش از فلک هر صبح تا بر وز و شب شایسته است تا که شاعر بر سنبیل زلف باد خیال و چرخ دو زند
---	--

قطعه

بر روی آفتاب فلک را می بیند آن هر نسبت که دم از نای می بیند چندین رخ چه شد که بهر جای می بیند کنون بر وجه تو خود نای می بیند وی نیم مشیه پیشه چه بر پای می بیند زین پس اگر سبزشی را می بیند بر تیغ ابدار گهر نای می بیند بر طوطی شریف شکوه نای می بیند پا بر سر سیح دل و نای می بیند شیر کین بر ستم دارای می بیند بر روی آفتاب سبزه را می بیند بر خاک آفتاب فلک سبزه را می بیند	ای تیر و خاطری که ز جاده جلال نوش ای آنکه از شکوه جلالش بر روز و فلک در هر اگر شنیدی یک روز با یک جنگ چنگ و باب و تاج و تاجست نزدش من سبب پیشه مردم و تو نیم پیشه فلک رویت سیاه باد جو کلک زبان بزد عزت و وقیه باد که خود را چه فرق کلک از رخ و رخسای فروزی و بار طعن دست بریده باد و دست قطع کردی چون دست دشمنان که بدار و خنجر تیری که قوس خود را خم نمیداد اندیشه کن که شک خود بادشاه را
--	--

این سبزه گلست فلفله را
لایق ۱۲ پوختای ۱۲ همیشه را
بر سر اوج قهر مسند را
قهر و خشم مسند را
دورق زرد نه مجملد را
آفتاب ۱۲ و قهر مسود را
طی کند و قهر مسود را
پند و پیر و ترک آمد را
لا اله تر لقب نند خد را
بر قدش قباب مسود را

خامه در نرم بادشاد جهان
و آنکه چون صبح میزند هر دم
و آنکه بر برق آفتاب زند
سرگلش چو مه دوپاره کند
پیر و امزش از فلک هر صبح
تا بر وز و شب شایسته است
تا که شاعر بر سنبیل زلف
باد خیال و چرخ دو زند

ای تیر و خاطری که ز جاده جلال نوش
ای آنکه از شکوه جلالش بر روز و فلک
در هر اگر شنیدی یک روز با یک جنگ
چنگ و باب و تاج و تاجست نزدش
من سبب پیشه مردم و تو نیم پیشه فلک
رویت سیاه باد جو کلک زبان بزد
عزت و وقیه باد که خود را چه فرق کلک
از رخ و رخسای فروزی و بار طعن
دست بریده باد و دست قطع کردی
چون دست دشمنان که بدار و خنجر
تیری که قوس خود را خم نمیداد
اندیشه کن که شک خود بادشاه را

بر شیر خسته که نه غافل ز دای است **آشنائی** همچون نمکانش او صفت ای مبینی

اور از تسبیح ۱۲

قطعه و پیر

بکرم کار که از دلش نادر و پندرم
 فروغ مشرق و آخر زمان که دیده ام
 با که بر در این بارگ هزار هزار
 کسان زیر کلاه چند پرورش ام
 که اند و هر چه آفاق از حد دور
 مددسان طلبی جامان ام
 نشان ترک در لسان و شام عرف

مرا بنسب و عالم به بندگی دادند
 نیاز مندی از خود مرا فرستادند
 ابو حنیفه و یعقوب و شامی نژادند
 که بو علی را این دم معلم استادند
 که برورش خوش بنیان نهادند
 چون غنیان طلبی مسرفان با دادند
 برین درویشان بنیادی همه نهادند


 ॥ श्रीगणेशाय नमः ॥

الحمد لله

بنده پادشاه برسد خوان خواند
گفتش احتمال بیماری است
قرص ما خور که به شوی آری

قطعه دیگر

ای همت راز خالیه زنجیر
 رفته^{۱۲} زلف^{۱۳} زلف^{۱۴}
 آخر شب رو حشینه ساز
 زلف^{۱۵} زلف^{۱۶} زلف^{۱۷}
 نایب وقت طغیور نور و
 نایب^{۱۸} نایب^{۱۹} نایب^{۲۰}
 سپر زلف نیز چون برسد
 زلف^{۲۱} زلف^{۲۲} زلف^{۲۳}
 خاشاک در عراق ساز آهنگ
 نایب^{۲۴} نایب^{۲۵} نایب^{۲۶}
 راست گویم رو مخالف زلف^{۲۷}
 نایب^{۲۸} نایب^{۲۹} نایب^{۳۰}
 بوسلیکے نواز بعد زوال
 نایب^{۳۱} نایب^{۳۲} نایب^{۳۳}

في شهر ربيع الثاني سنة ١٢٩٠

بسم الله الرحمن الرحيم

روی گنگون خورچو زرد شود
 وقت خفتن عیانک بنوار
 فرخ از پند و سپاسان ساز
 ساز نهنگام نیم شب ایما د
 و لگنه پیچو چنگ بر دشاو
 اینچنان گریه لطیفش را
 اصل سیاب ریش ارجو نه
 گوش شناسم چو تو شیر مکه
 زانکه بر لوح چرخ مسطور
 شاد عالم محسند تغلق

ساز عشاق و پند من به بخیز
 تا گو رفته باشد شبگیر
 چون شهاب آنگند ز آتش تیر
 در نهاد از تایل و کشیر
 بنوازش در اچو شکار و شیر
 که نشسته بر دهن و در حریر
 بسو در سنته تو مسخیر
 از سر خوان استخوان تا شیر
 شاد دین آفتاب عرش بسیر
 آنکه اوست کردگار نصیر

<p>سرو و فندقت باال ناست رابست و مایه و مخالف ر است بوسلیک و مخالف کشت است وز راوی حساب خود را ر است زیورش خاک پای خسر و است</p>	<p>آلے کہ در نغما ہے ابر شیم اصل پر دو بحر و دو ازو نیست از عراق و حسینے و عشاق تو نہاوند در صفا مان زن سلک این نظم گرجہ شیر نیست</p>
--	---

<p>که اصل شعبه دانی چو یار سبزه و یک از لک دمان و شورش از میچکه که نه روح افزا که در کشت جمیع ترایا را</p>	<p>و ملحه و لیل اگر تو پرود شاسی و مرتزا باید و نمد و دل نه تنگو ز جا نور غوراک ز سبت خیزد و نیرنگی مخالف است ز سبت دوم این قطعه که بخودای</p>
---	--

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

سازمان و نهادهای دولتی و خصوصی در زمینه های مختلف

بسم الله الرحمن الرحيم

ای نام تو خیز بر جبالنا ورکنه تو هست ماهر قناک بر آل و صحابایش پس از تو	لال ست بجه تو ز باننا ازا برسان ز رو و بجید رحمت با و از تو پیا پی	از اهل خرو کمال اوراک بر روح رسول پاک و محمد بجایزین برای باب قدرت
---	--	--

سرخ بنیان بلند طبیعت نیکو روشن ست که قصاید میر چایج در شبستان عالی شمع ماه افروخته است و ادب
طبیعت و قادر نفس در گلو سوخته رنگینی خضائیش رنگ بر روی گل خجسته می شکند و علو معانیش و دعوی
مقابل با نظم شریا میکند عراس فولادش کاشتن الیا قوت و الرحمان و فراید عوایش کم ایستادن
قبله و لاجان و چون این عروس بی شاد رخسار درین جزو زمان بطبع غشی تو لک شورش از طبع
بر نو کشید و در نظر نظار گیان مشتاق آماده جلوه آرا میاگر دیده به سر پای عصیان کسری اهل جهان
عاری از علم و فن نالبد شاهره سخن گنگار خضی و خلی محمد اوی علی عنی عمنکه از غایت قلمت و نباهت و تشو
باخت غلط اصحیح نیاید و در هر دو ما هر ان لب لکرت و حکایت منی جهانند پس از نظر ثانی و حل مؤش و
اضافت بعض فوائد درین کتاب جمع امین عجلاله پر خست و فریبک لغات و کنایاتش که عقد از کرات
تواند کشاد و بر مجامعی و گم نفع خواهد بود و فریم ساخت و بسا که اکثر اشعارش از عام تشبیهات و استعارات
و اصطلاحات خاص ست و کتب افت کتر بر می آید مناسب که و سوس عدم توفیق و در هر طریح

بادی اسپاسم سرب، نسیم را با دوشم چنگ لنگه ستور با دوشم به شفق بویال با ستاره شمشیر بر سادس نام شکل کو کبک با و شاه بنام غیر عالم بالا آفتاب بود انموقف بود بشد حل شده شمشیر بیشتر سزار و برگ چار وخت برگیر کی از وی ای میگرد کو وال است بهرینه مقام آینه وزان حاصل الف آینه با چار بود جارش ای همان وال با چار دیگر که جمله شست میشو وزان خار طمی و چه دیگر دو چار خوش گرد و آینه دانه چار بار جارتان گردد وازان سیم بر اند چه ده چار با چار است با شکونی بازگونی کبر چرخ زهره بهم نام کی از دایه بای نو حضرت موسی ویز گنار شد جز او غای بگردن او مرد و شد	بر کشیده و یست با نغمه خیزد ز دوشم گلاره و نیام را و گرد کبک بخره ست سحر و بجاده کمر یکم با چو قوس بک ماور تین علقه آفتاب بق و ملک چنگل شمشیر بر دوش مراد و زان بر دوی دهن با ختر صف ب بهم زین آسمان ختم بیت ریشه نرسد کل بر سیکار بر دوش سوتی یا ایلیا بر الفاسید پسته و دهن بیخ طال انگشتان پر دین زمان و جباب پسته بر جوش لب لعل پستان شب راه و تیر شکیا و اشعاع او چلن پا ای برادر قد چلی عینی بسیار	بیخ و دوش انگشتان پتال زرد و پاره زرد عبده زعفر آفتاب بر ده سبز زان و دوش با ختر کو کبک بیخ نون انگشتان پنج شوی مطرب اعتبار آینه و ای شوش سیا و از انده آفتاب شو پسید و دوش طالع پسته شور لب پرام آراسته یر نیان کسوف پیفید باب السالک ترک بیت چشم تیر عطار و لحن غم و مشقت تا شیر روشنی شاد و و چینی بطا سحر است انگهای حل ساوگان ترسا پیاله لعل و یکه و و ترنج زوشن ترک و ناز و آفتاب	برک شیه خدار قشلم تاجدار بالای طار تار کی و تیر مار تشن تیشه بزرگ تق پرو و پرو توره نام گیتی تمیه باب السالک شیا انگ و دوشان شبان کنایه به شمشیر باب الحیم العزنی جزع چشم جندیام سا که لوتن تقیه زیا جیشش تا یکی و دوشم جامه روز و آفتاب جذره ای جذره و لفظ و که نه میشود و ان سحر است وزان حرف جیم حاصل آید مجزور ده که صد باشد و دین صورت قاف موجود گردد چشیت اسب کوتل جانه و تیر سبلی و است جود بالفتح باران
--	--	---	---

دور - برج مشهور	دور و من مشهور	روح کناه از کلالی	با اعتبار نامخ
دریا شهاب	ویای قارآسان	درم پیر سک زن	رش بازو
دور و سیاه خط و زلف	دریا کف دست مشح	دور و خالص	رشته مروارید صف و دندان
دو چل نیلی چل و بیور	از زر مرگ چه مراد	دماغ تباد خیال خاص	رواق مسیح چرخ چارم
از اراج و لبست چه عد آن	از دل قلمب از کریم	دوان خید قنبر بنداز	رش بافتن مسافت دو
بهین قدر باشد	و متلوب کرم مرگست	دیر زان پاک	دست بندی کوسه
دو چل نیلی چل و بیور	دوران فتنین پنج شان	باب الرار اهل	رقبه نون خدی افنون
دور - باد مغرب	منزل قمر که غزل او	روی چو دیار معنی زار	رنگ ریزگان آفتاب
دل سال رمضان خلاصه	پیدا شو و گوگرد	روز کاغذ -	راوی نام پرواز موسیقی
و بستن سخن گفتن	و از غنمی خلک نم	روی نون منصف صبح با رقیب	راست نام پرده دیگر
و دبل زریه و درو فاعل است	دو نون شکل و دپاره	رقم روی رخ و دو کاغذ	باب الرار اهل
دور و از آن با اعتبار	بعد شق شهر	روز بار عام قیامت	زین ساغر و زین صند
دور و از لیل هزار مراد	و اخول بو او چول	رقص نام تار و کوب	وزین سپر آفتاب
و از آن عین حاصل شو	و گاه بارشانی چو تکر	متین ای اثر و فلک است	زوق و دل گشتی شراب
و از تو هم رخسار	پرو سلیک و شمشیر	روح با نفع خوشی	زنگار کناه از خط
دور و در دست مغرب	دیای کله شب	سبح موحده کشت	زنگار کناه با اعتبار
شرق آفتاب -	دور و از مشک مرگ	سبح حاصل	زنگار کناه از خط
و چکا و شلست انی هم	و شتابا اگر بایست	رشته نون شک سفید	دور و نون بچی ادا
و پرستی میکند -	دور و فاندان	رشته نون خشان	دور و نون معجزه
دور و بودن بشمار آمدن	دور و سیاه بندی	روی رنگی جبین قلم	زنگی شب
از جهت غرت و مرتبه	و یای کون می چو بیت	روای عودی شب	زاد و خوارن ز رشتی آفتاب
و به ابران	و رفته فتنین سپر	ر باب ابر	زین کناه بدندان
و یک تکی کاسه که ائی	و رفته فتنین طبعه و فتن	رو میان آفتاب کشتان	زین تیر مسلم

زبان ناپس پیش چنگ کوزه زشت از پا بر کند پا بوی می بر بادیه قلم زینت باد زخام سیاه شب ترتیب محو چه مقاب زیر زیست - تبدیل شاد و غم زین زعفران رخ زرد زبان شعاع و اماسه که در طالعوش و با مستجاب بشود زاده که کنار ۱۰ میون زنگی گریان شب با اعتبار باشیم - زین ز آفتاب و شفق زواله که در آرد ز زین نام گنجی زرد زنجیر زلف زرد رنگ نهی زرد قلم زین زنگی بجه مینا مردک زرد و زین خط سبز خیار زنجاری سپر آسمان زرد خط زخام مراد از ایر	زرد چنان سر بر پیر خاتم سنگان آسمان نورین بواژه و کز کو زخ زون افلاک و نون باب اول از الف تا ح زال مراد و خوی نوین خج صبا مراد از تنگ زخام شده باشد ۱۲ تراز خا سپرد باب دوم از ح تا ط سلطان عالم حد استعار سپهر موالید و کز خیر زینات و معدنیات باشد سرخ و خورشید با پیش سبز و خج و خط و فلک سنبلی تر خط سین زار زخار ساره اشک شکست زین زلف سیر کنایه از آفتاب سرخ فشان سخن خرم کوش سنبلی مرغول موی چیده سیم زرد کنایه با شعاع	سواد سکته کنایه از صند سابق شعبان که نام سرخ بود زخار سفید زین روی زرد سین کمان مادنو سپاه ترک زخام سرمه شب سفید و روز سنبلی دوت زلف ساره جوهر شیر چشم سلسله سفور سرخول نامش از کوب سی و یک دانه قشید سی و یک شعر سرای شری برج خوت ساغر زرد زخار مهر و ماه سور کنایه از خط و سیاه سقطی ساقط الاستیاب سنبلی سیاه پیشین سکسری و بوا نمکی سیاه کاغذ و اشک سایه زلف	سزید و برای حرکت دادن می ست چه بیدار بیدار بیدار و چون با و گیر گنبدی گردد سایه دار اسب زود سیاغ تبر کی زرد رنگ وام باو شای بزرگ سیل نگ کنایه از منزل قمر عوانم که پیش گشت سبز کبوتر مراد از جبریل سنان که آهن گران که بران آهن را نهاد کوبند هندی شالی و چشم شکسته که با هیچ برنگه و بیفته و بران خند تا صاحب خانه خبر وارشود - سقط کویله عقد کمر و خیر سربال با کسیر پیرامین سیه با و ام قلم ستان بندی چیت سیاوش نام باو شای سری شونده شوی سرسین کنایه از گنج
--	--	---	---

طغی بنده مروک	شاه حرم آباد لایزال و جا	دشمن و مسلم ز	سایان نام برده از دوش
طوطی پران گردون	جل شانه -	شکر و شاک که در لب	باب اسیرینا محمد
اعتبار سبزی نگ دهن	باب لهما و لهما	سخن نیکو گفتن -	نگ - لب و بوسه
طاوس شب پناه	صوت گانا - رخسار	شاخ مروی آله رجوت	شیشه نهاد ناکر دل
طوطی شکر خای مغنی گستر	صفت مور - خط	شور و اضطراب کند نایب	شمشاد - ق
مردار شاعر شیرین گو	صبح - رو	شب روان درون	شاه مغرب و شاه صید شاد
طبق بنیاد طاق خضر	صفا روشنی و کجی و دین	شاخ باد و طغی که بدن	خاوه و شاه باز سویش
وطاق آبگون طاس سبز	صاد - چشم	شراب خورند	لکن چارم و شمع را آتش خیز
آسمان -	صوه میان چشم و چشم	شبهه با کسره و در آید	و شمشیر و شاه دین در آید
طوطی سدر نشین جبریل	صورت بی چار و صد صورت	فکر کون محل کنایه از چرخ	و شاه نرین و شاه اختران
طفل در گدازش دلف	چه تا چار صد عدد و داد	نگار و موسیقی بیک چرخ	و شاه دلی و شاهین از دوزخ
طاس گلگون چشم سفید	صبح دوم صبح صادق	خواب محل مارو -	آفتاب -
طوطی طاس پرمان با	صدده با لقمه سر بران	شاد روان غنیمه	شاه رنگ و شاه شام و
کوکاب -	صفای علامت و برج کوه	شاخ شاخ ریزه ریزه	شیر و شیر گردون و شیر زر
طبق لعل باله شراب	صاب عصاره و خشتی	شبه نیکیت بیاد و	برج اسد -
طاسک پرچم طاسی	باب لهما و لهما	ازان مرد و کت	شش حبت تمام عالم -
بر سبز نرینه -	صفت گل یکصد و عدد	شعر و انفع جابه	شفق روی سحر و خون
طوطی سلب سبزه	عمل بجا بهت -	شور و مرضی	شام و شب دواست و
طاوس سوره آشیان	مرغام شبیه	شاخ گوزن بال	زلف و خد
جبریل بتیله السلام	ضرب نفقین محمد	شاه یاور و ستار	شیر کاغذ و صبح و سحر
طغی قلم -	باب لهما و لهما	شور و خست گز و گویا	شب آشنه زلف
طغی بتیله لعلی و غنیمه	طاسک معصفا و آفتاب	زمین شود و خالی که بدن	شاه حدش شب
طوق ۱۱۱	المنش و نجات و رخ ز	باروت سازد -	شاخ و عطران شک و قدر

طبع تمام نیست که در
پای سبزان می شود
خام کیوان فلک حل
یعنی بنابر کیوان حل است
طرز بال بنا سه بند
مغاره بالضم دایره گرد
و ناله آفتاب -

منش خروار آفتاب با شعله
طراوتش نام شهری حسن خیز

باب الف

فلمات دوات
غیر بچش نام مخاری

باب الح

حقیق اشک سرخ لب
و شتاب -

عقد ثریا دندان
عیسی مراد از مرد بزرگ
و فاضل -

غلاب - لب
غیر زلف و شب خط
و مدام -

عروس خاور و غنای زرد
شهر دین و شهر

و مخاری زنده بود
آفتاب -

قد مراد داشت و در
ناشر تخته باغ جبریل
عنب رخسار باعتبار
نیز اکت -

عنب زنجیر رنگ مو
علاج کاغذ
عازر و کیکه و دعاس

حضرت عیسی علیه السلام
زنده شده بود

عنوان تاره آتشی
عطیه کبری یکصد و سیال

عزت اولی خایه اصل
عالم بفری و نیا

عقرب شب رنگ زلف
عراضه بالضم راه آورد
عارت نه ماه نه فلک

عربانیت اول ثلث زر
عراق نام پاره از موسیقی
عشاق نام میوه و گیاه و...

باب الخ
غیر پسرین آن آبا و اجداد

غیر و من گنای از کون
غالبه - مو

غزال شب و آفتاب
نموده بوا و مجهول غنچه
بنیه ناگفته -
غاب بشیه -

غسق سیاهی
غوره انگور خام که
ترش باشد

باب الق

قبرزه روا آسمان
قندق عبارت از گشتن
قروخانه سبز و فیر

قاصد خواجه سمرقانی
ربع سلطان که آبی است
دماه را برای نیابت

وزیر خوانند
فلک پوسینی شنید
قوا قیامت

قش شله و کتار
قذات و شت
فتی معرب پسته

قش معطر و دوزین
قرب بالکسر فلک و شمشیر

باب القاف

قویقه - کجده

قلم غشایی کد دست
با تبار انگستان -

قطره آب تیغ
قبره ز و قرض آفتاب
قوس - ابرو
قود قصاص
قیر شب

قدراول سارکان ابرو
روشنی شش مرتبه بناداند
بسیار روشن قدر اول

و همچنین تدریج
قوس در محراب
قطران روغنی سیاه

قلب اسد آفتاب چه
دل اسد سین است و آن
علامت شمس -

قلا اسب
قلم جمع قلمه ای سرخ و
قلمه رنگ از شکر و غیره

قرب بالکسر فلک و شمشیر

شکستگی بر پیش چاکر خند
 زانی پوشد -
 مایه ای هج حوت و پیاله
 شهاب -
 شکستگی شب
 و غفر غفور کسایه
 روشنی -
 مرغ سحر خوان بنی امیل
 ماه و در غنچه کفایه
 که در و را شد -
 ماده ریز و ماده وار
 خادم خوان گستر
 در میان الهی غارخان
 مصحف نه جلده فلک
 مهر زر و محمد زرین و
 مرغ زرین و مچ زرین
 آفتاب و مچ و بلور شیشه
 خیمه ست -
 شکستگی زلف و شهاب آنچه
 بدان اند -
 میم سه سه شعله
 مشکوب می
 میم

ناله و ناله و ناله و ناله
 سدا باشد و را و زن
 قاف ست -
 مبتنیق و نغمه و عرب
 من چه نیک
 مرغ قلم در چاکلو
 مایه زرین قلم زرین
 مثال قرآن
 مینای لعل و ناز و نغمه
 قلمه با ناله و ناله
 موسی اندکی
 مرغ سحر نور الهی
 معلق نور و مچ سینه
 آسمان -
 مودر خط و رخ و رخ
 ماه نور ست شهاب
 ای ماه نور و مچ شیشه
 شوق مایه چه علم
 میم زرا و نوده ماه
 موی اید و موی یک
 در و موی و موی
 مرغ صراحی شراب
 بار سید صبح صادق

ماه چهار چرخه بلال
 حشر نفع اول و ناله
 شهریت و شاکم کبوتر
 اشباح خوب میشود و را و
 اینی لامکان -
 مرجان اشک سرخ
 منزل نغمه کتاب ختم
 قرآن شریف چه مفت
 روز مقرر کرده اند -
 خیر صدق را و از حد
 نقالی -
 مشک زره شکل و لفت
 باعتبار پنج خشم
 مضطرب شرابخانه
 منتقل کانون
 مریه تلخ
 موی نام نام و موی
 مایه نام بر و موی
 مخالف نام بر و دیگر
 مخالف نام بر و دیگر
باب النون
 نترن اشک و نغمه
 زکین خواب چشم

ماه و ناله و ناله و ناله
 و نغمه نغمه و نغمه و نغمه
 خوان و نغمه و نغمه -
 مینا و موی و نغمه -
 منتظر لعل و نغمه
 زکین شوق چشم و شوق
 نسیم و نغمه و نغمه
 مینا و موی و نغمه
 مینا و نغمه آسمان
 نظام شمس و نغمه
 که در و را شد -
 نغمه و نغمه و نغمه
 نغمه و نغمه و نغمه
 مایه مثل کاف و نغمه
 نقطه یا قاف و نغمه
 و نغمه و نغمه
 نغمه و نغمه و نغمه
 آفتاب -
 نون
 نغمه و نغمه و نغمه
 نقطه و نغمه و نغمه
 آن سی باشد و را و زن
 حرف نام

قنوی زلالی - سی ایاز و محمود محشی ہے -
قصائد عربی مشہور کتاب درسی ہے -
ساتی نامہ طور سی مشہور کتاب تفسیر
ملاحظہ فرمائی ہے -

قصران السعدین - ارتضیٰ صفہ
امیر خسرو دہلوی -

قصائد بدر چای مشہور کتاب ہے -
شرح قصائد بدر چای میر و تپہ

عثمان خانی صاحب اسکے مولوی محمد عثمان خان
مدار الہام رامپور اس شرح کے ضمن میں عمدہ
سر علم و فن کے ہیں خصوصاً رسالہ جات و رموز

قابل دید ہیں -
سہار و المنش کلان وضع و فوختہ تصنیف مولوی صاحب

ایٹنا - تصنیف ایٹنا -
قنوی الی الام عرف حنیفہ عرفان تصنیف الی رام -

شرح سکندر نامہ - کلان موسوم بہ شہر
و مشہور شرح علامہ کلکتہ مؤلفہ صاحب

مولوی بار علی صاحب غیش آبادی و مولوی سید علی
صاحب جوہوری جو حکیم صاحبان کو نسل کلکتہ میں

شرح کثیرہ مرتب ہوئی فی اہمیت بہترین کتاب
قنوی شہر فک عتیق تصنیف محمد اکرم شہر فک

قنوی شہر فک عتیق تصنیف محمد اکرم شہر فک
محمد عظیم سہارنپوری -

قنوی قصائد قدر تصنیف میر علی رضا
متخلص بہ تہلی -

نادر منظور - تصنیف سی منظور احمد صاحب
نادر تصوف میں ہے -

شکرستان خیال و خوان نعمت - و کتاب
پس کتاب اول تصنیف ملاذوقی اور خوان نعمت

میں ترکیب تمام گانوں کے لکھے ہیں -

کلیات و دواویں فارسی

کلیات مرزا بیدل اس کلیات میں ہار گما
کلیات بیدل - رفقات بیدل دیوان

عناصر بیدل - اسکے حاشیہ پر نکات
دیوان بیدل - اسکے حاشیہ پر نکات

دیوان بیدل - اسکے حاشیہ پر نکات
دیوان بیدل - اسکے حاشیہ پر نکات

کلیات سعدی شیرازی حاوی رسائل
دیوان کلیات - کریم - گلستان - بخت

قصائد عربیہ - قصائد فارسیہ - مرآت
ترجیمات - کلیات - بدائع خواجہ - تر

میانہ - مفردات - قطعات - رباعیات
مثنویات - قطعات - ملاحظہ - ہر کتاب کا

کلیات سعدی - مطلبہ علیہ جدید -
دیوان مخفی - تصنیف مخفی رشتی - ا

دیوان حافظ محشی - مشہور دیوان حافظ
شیرازی کا ہے -

ایٹنا - محشی مطبوعہ جدید بہت خوش خط
طبع ہوا ہے کاغذ کندہ و لایخی

ایٹنا - کاغذ سفید کندہ -
ایٹنا - کاغذ رسمی خانی -

شرح دیوان حافظ شامل معانی و
معطیات و صفو فیہ مولوی صادق علی صاحب -

کلیات حسنین - ایک مجموعہ غزل و رباعیات
از طبع سخن آفرین شیخ محمد علی حسنین اس مجموعہ میں کتب

ذیل شامل ہیں سوانح عمری حضرت مولانا
قصائد لغتیہ آئمہ اطہار دیوان و مثنویات صغیر دل

و حسین انجمن و مثنویات خربنگ نامہ
تذکرہ العاشقین وغیرہ -

انسان سزا شد نام مقام کاسته بودی
 من جواداقت میں او سکھو کہ مرید انسانیت
 میں فطرت کے ذکر میں اس کی طبیعت
 دیوان خواجہ میر تقی میر کی حاشیہ
 یا تصنیف محض شایستگی اور ہی سے و سب سے
 می تبرک الیقین ہوئی
 دیوان حضرت خوشنودا اعظم - شیخ فی الدین
 ربانی مشہور دیوان ہے
 نقیہ اللطیف غالب فارسی - دلی جناب
 مرزا اسد اللہ خان بہادر دہلوی کا کلیات نظم
 دیوان غنی - مصنفہ علامہ محمد طاہر عثمانی
 دیوان موزون - من نتائج فیہ لایست
 دلی جناب راجہ رام نرائن صاحب -
 دیوان صاحب کشتہ و دیوان ہے -
 دیوان ناصر علی - منشی و شاعر یادگار زمانہ
 منجمین ہے -
 قضاوندہ مدحیہ نظام - عمدہ عمدہ قصائد
 فارسی و اردو میں
 دیوان آفتاب - منشی ہر کوپال صاحب قلم
 آفتاب تکیہ غالب دہلوی -
 جوہر معظم - دیوان مرزا گل محمد خان تالپ کرانی
 اور اسکے گاتہ منشی خواجہ ہر سنگ جو بہر قلم کا
 کلام فارسی شامل ہے -
 کلیات صاحب - کامل از نتائج طبع مرزا
 محمد علی صاحب تبریزی مشاہیر شاعر تھے -
 دیوان کشتی و لکھی صاحب اللہ منظور گامی
 دیوان بلالی شہزادہ اہل بیت علیہ السلام

فیہا ان تھو دی ہوت تھو دی کی کہانی
 منشی بلال شہزادہ اہل بیت علیہ السلام
 کلیات امیر خسرو دہلوی جوہر قلم
 دیوان تھو دی الصغر - عمدہ عمدہ منشی
 دیوان و سزا شد - کلام جوانی و جوانی
 جو کمال عمر کے بالیس پر کس میں
 دیوان بقیہ نقیب - جو کہ یہی
 تصنیف فرمایا -
 کلیات جامی - یہ کلیات ولایت کے ناک
 دیوان تھو دی ہوت تھو دی کی کہانی
 قضاوندہ مدحیہ نظام - عمدہ عمدہ
 نای منشی و لکھی خیر القدر و خیر العباد
 بہادر صاحب منشاخ -
 کلیات نظیری فیض پوری منشی طبع
 مذکورہ حسینی - منشی و سزا شد
 اول مناقب جناب امیر المومنین علیہ السلام
 استاد کی جوہر ہے اولیایہ کرام اور اہل
 عظام کا تذکرہ ہے -
 گلشن پنجاب - نواب محمد مصطفیٰ خان صاحب
 بہادر شہید دہلوی کے تالیفات سے تذکرہ
 شعرا کے مقدر میں گئے -
 قضاوندہ مدحیہ نظام - مصنف منشی حسن
 صاحب بیگم -
 دیوان نویدی - فارسی غنی
 منشی و سزا شد اطفال نویدی صاحب
 شاعر کی تصنیف مطبوعہ
 مطبعہ اردی -

اخلاق و معظمت و اخلاق کی کتابیں فارسی

ایضاً -	کلیات نثر - شیخ سعدی شیرازی -
ایضاً -	ایضاً - کاغذ کین و عمدہ -
ایضاً -	ایضاً - بہر قلم و دامن و عمدہ -